

زلزله بم و مدیریت فاجعه

شاید در پس این ویرانی دیگر بیم فرو ریختن نباشد

گفت‌وگو با محمد ایرانمنش

پیشرو
جناب ایرانمنش ما خیلی خوشحالیم که فرصت گفت‌وگو با شما برای چشم‌انداز ایران امکان پذیر شد. شما به عنوان یک پژوهشگر اجتماعی دغدغه زیادی روی آسیب‌های اجتماعی ایران و جهان داشته‌اید، بنابراین می‌خواهیم از دستاوردهای شما برای خوانندگان استفاده بشود. کلاً وقتی زلزله‌ای می‌شود ما باید چه کار کنیم و چه نوع مدیریتی داشته باشیم؟ تاریخچه مختصری هم از زلزله‌های ایران بگویید که این زلزله‌ها کجا بوده و چقدر کشته داشته و چند ریشتر بوده

و آیا ما می‌توانیم از این تاریخچه یک جمع‌بندی به دست بیاوریم؟ درباره مدیریت فاجعه هم صحبت کنید و این که در کشورهای دیگر چگونه مدیریت می‌کنند در تحلیل مقایسه‌ای، مدیریت ایران در زلزله‌هایی که رخ داده چگونه بوده، سستی بوده یا مدرن؟ همچنین از زلزله بم و زمینه‌های پیشگیری زلزله، وقوعش و مدیریت این فاجعه بعد از زلزله بگویید. پیش از این که وارد بحث شوید، مختصری درباره نقاط عطف زندگی‌تان هم برای ما بگویید.

□ من حدود ۵۳ سال پیش در تهران

متولد شدم. شاید به لحاظ محیط خانوادگی‌ام از همان کودکی علائق هنری داشتم. منتها بنابر الزامات اجتماعی ناچار وارد حوزه مسائل علمی شدم. این تقابل علائق هنری و علمی، در نهایت به صورت یک کلنچار روحی بود. ولی همزمان با ادامه تحصیلات در علم اقتصاد من همچنان علاقه هنری‌ام را پیش می‌بردم. اکنون بازنشسته شده‌ام و بیشتر به علاقه‌های هنری‌ام می‌رسم و گاهی در دانشگاه و مراکز عالی آموزشی نیز تبلیغات و گرافیک درس می‌دهم.

پیشرو
مدارج تحصیلی‌تان را هم

بفرمایید.

□ کارشناسی را در رشته اقتصاد دانشگاه شیراز گذراندم و کارشناسی ارشد اقتصاد تحلیلی را هم از دانشگاه کنت انگلستان گرفتم. پس از آن برای ادامه تحصیل به هندوستان رفتم که همزمان با وقوع انقلاب شد و دیگر حال و هوای درس خواندن از سرم بیرون آمده بود. بعد از انقلاب هم مدتی در آنجا بودم و بعد به ایران آمدم.

پیشرو
□ عمدتاً در بانک صنعت و معدن بودم. به عنوان پژوهشگر اقتصادی طرح‌های صنعتی در زمینه بازار و در آخر هم



بیشتر در خرمشهر با واقعیات یک فاجعه آشنا شدم و شاید جرعه های توجه به تحقیقات پیرامون فاجعه آنجا زده شد، اما در بم به بار نشست



مسئولیت مطالعات و تحقیقات اقتصادی را به عهده داشتیم. به خاطر همین ارتباط تنگاتنگ با پژوهش، همیشه فکر می کردم که تحقیقات می تواند به عنوان یک عامل پیش گیرنده باشد که بعد در بحث های عینی تر و کاربردی تر در مورد زلزله و بم توضیح خواهیم داد که تحقیقات چقدر می تواند در پیشگیری حوادث و کاهش تلفات و ضایعات مالی و جانی نقش داشته باشد.

شاید شنیدیم بعد از زلزله بم علیرغم این که خودتان دغدغه رفتن به آنجا را داشتید، از طریق بانک هم مأموریتی برای بررسی امکانات سرمایه گذاری و طرح یابی در آنجا به شما دادند، می شود در این زمینه توضیح بدهید؟

اولین زلزله ای که یادم می آید با مفهوم فاجعه رویه رو شدم زلزله بوئین زهرا بود که آن موقع من نوجوانی بیش نبودم. از شهرستان به تهران، منزل پدری بزرگ آمده بودیم. آن موقع من خواب بودم. ولی وقتی بیدار شدم متوجه شدم همه صحبت از زلزله ای

می کنند که در و دیوار را تکان داده. هنوز بازتاب آن در یادم هست که در روزنامه های شهریور ۱۳۴۱ صحنه های زلزله را ثبت کرده بودند. مرحوم تختی همت کرد و در خیابان ها و چهارراه ها برای زلزله زدگان پول جمع می کردند. در زمان زلزله قیر و کارزین من دانشجو بودم. این بار علاقه مند بودم که کمکی بکنم. اولین بار بود که به طور عملی وارد کمک رسانی می شدم. مقداری پول از دانشجوها جمع کردیم و به اتفاق یکی از دانشجوها بدون این که اصلاً محل را بشناسیم، پیرسان پیرسان و با تمویض ماشین های مختلف خودمان را به قیر و کارزین رساندیم. زمانی که به محل وقوع زلزله رسیدیم، مردم زلزله زده را دیدیم که برایشان چادر زده بودند. با کمال تعجب بارندگی شدیدی شروع شد که من هیچ وقت در عمرم ندیده بودم. مثل این بود که زیر دوش حمام رفته باشی. هیچ پناهی هم نبود. تمام لباس هایمان خیس شده بود و جایی هم برای ماندن متصور نبود. شبانه راه را تکه تکه برگشتیم و در قهوه خانه ای میان راه، کنار شعله های آتش لباس هایمان را خشک کردیم و به شهر برگشتیم. بعد از آن هم در زلزله رودبار، خیلی عملی تر و فعالانه تر در منطقه طارم علیا مشغول کمک رسانی شدیم.

این هم مأموریت بانک بود یا خودتان رفته بودید؟
اول خودم رفتم. بعد بانک را متقاعد کردم که کمکی کند. برخی از کارکنان بانک، اهل همان طارم بودند که دچار زلزله شده بودند. بودجه ای از محل بازسازی منطقه جنگی اختصاص دادند و من به اتفاق مادرم به بازار رفتم و برای ۸ خانوار مقداری اجناس خریدیم و بعد هم به اتفاق یکی از همان زلزله زده ها در منطقه پخش کردیم. از

زلزله بم به طور جدی با دید تحقیقاتی، وارد وادی واقعیات و فراتر از کمک رسانی های همیشگی شدم. شاید آن گذشته ای که برایتان تعریف کردم به نوعی بدون آن که خودم بدانم تأثیر گذاشت که چرا این زلزله ها مرتب اتفاق می افتد. افرادی کشته می شوند و داستان از نو آغاز می شود. این را هم بگویم که قبل از زلزله بم و قبل از زلزله رودبار به مدت سه ماه از اواخر ۶۱ تا اوایل ۶۲ داوطلبانه برای بازسازی صنایع مناطق جنگ زده خوزستان به خرمشهر رفته بودم. بیشتر در خرمشهر با واقعیات یک فاجعه آشنا شدم و شاید جرعه های توجه به تحقیقات پیرامون فاجعه آنجا زده شد، اما در بم به بار نشست. احتمالاً من تنها نبودم و شاید برای خیلی ها، بم نقطه عطفی بود در توجه علمی تر و کارشناسی تر به فاجعه ها. من خیلی مناسب می بینم که پیش از گسترش بحث، شمری را برایتان بخوانم؛ شمری که شاید بیانگر همین فاجعه ها باشد. این شعر از شاعر بزرگ ایران، احمد شاملو است که سروده و امیادوارم که در حوادث بعدی دیگر مصداق نداشته باشد.

بر زمینه سربی صبح

سوار خاموش ایستاده است

و یال بلند اسپاش در باد

پیشانی می شود

خدایا خدایا

سواران نباید ایستاده باشند

هنگامی که

حادثه اخطار می شود

من با این پیشینه وارد بم شدم. ابتدا با خانواده رفتم. بعد هم خودم چندین بار رفتم. شاید از سفر دوم بود که خودم هم تحت تأثیر فاجعه بم و

تجاری که از این گونه فاجعه ها داشتم
جملاتی گفتم به این شرح:

در فاجعه می شکفند

من از بم می ایم

از سرزمین آوار و غم

سرزمین ارگ سوخته

سرزمین آواز مرگ

دیوار فروریخته داریست زمان

غوغای فروخته سهمگین زمین

سگان زنده یاب به دیار غریب

بازگشته اند

روبهان مرده خوار، اما، سخت

در کارند

بم

سرزمین فاجعه

سرزمین فرصت های بگر

جولانگاه نامجویان فرصت خواه

فرصت ناب ذکرگویان مصیبت

عرصه آوازه گران هر جایی

شکارگاه تصاویر رسوایی

منبع قلم به داستان الهام خواه

مخزن پر بار خبرهای داغ

بم

سرزمین بومیان دل شکسته

اما صبور

سرزمین نخل های ایستاده

همچون سرو

اگرچه سگان زنده یاب رفته اند

و روبهان مرده خوار در کارند

ستاره هایی از دل آسمان تیره

در زمین

به جنگ سیاهی آمده اند

تحقیقاتی هم در این زمینه

شده؟ در این زمینه اصلاً کتابی چاپ

شده است؟

بهترین پژوهش در زمینه زلزله های

ایران کتاب تاریخ زمین لرزه های ایران

است و توسط دونفر انگلیسی که حدود

۲۰ سال روی این موضوع تحقیق

کرده‌اند، نوشته شده است؛ آقای امبرسز و آقای چارلز ملویل. ایشان اخیراً برای شرکت در همایش "نگارگری ایران" به ایران آمده بودند. کتاب بسیار ارزنده و جالبی است. البته این کتاب زلزله‌های ایران را از بعد از اسلام تا سال ۱۳۵۷ مورد بررسی فنی قرار می‌دهد، اما در مورد ابعاد اجتماعی و پیامدهای اجتماعی برخی زلزله‌ها هم بحث می‌کند.

این کتاب را چه کسی ترجمه کرده است؟

□ آقای ابوالحسن رده ترجمه کرده‌اند و این طور که من شنیده‌ام زمانی کتاب سال شناخته شده است، چون هم موضوعش خیلی خوب است و هم ترجمه بسیار روان و دقیقی دارد. جای این نوع کارها در ایران بسیار خالی است، بویژه از بعد اجتماعی مسئله. زلزله‌های زیادی در ایران اتفاق افتاده و مرتب هم اتفاق می‌افتد. فهرست کردن این زلزله‌ها بسیار وقت‌گیر است. من فهرست وار از همان زلزله بوئین‌زهر که خودم از نوجوانی آشنا شدم برخی مشخصات زلزله‌های مهم را می‌گویم. در دهم شهریور ۱۳۴۱، زلزله بوئین‌زهر در نزدیکی قزوین با قدرت ۷/۲ ریشتر اتفاق افتاد که حدود ۱۰ هزار کشته برجا گذاشت. بعد از آن زلزله‌های متعددی در دشت بیاض، بمپور و مراوه تپه رخ داد. زلزله ۷ ریشتری در قیر و کارزین در ۲۱ فروردین ۱۳۵۱ چهارصد کشته گرفت و خسارات زیادی هم به‌بار آورد. بعد هم زلزله‌های دیگری در سال ۵۳ و ۵۵ و ۵۶ در جاهای مختلف ایران رخ داد. تقریباً تمامی سرزمین ما به غیر از کویر لوت روی خط زلزله است. البته بعضی از مناطق روی گسل‌های کم‌خطرتری قرار دارند، بعضی جاها روی گسل‌های

بسیار خطرناک واقع شده‌اند. تقریباً هیچ جای ایران نیست که از زلزله در امان نباشد.

اصفهان هم روی خط زلزله است؟
□ اصفهان، اراک، ارومیه و همدان نسبت به جاهای دیگر آن طور که در مقالات علمی آمده امن‌تر است. اگر زلزله بیاید تخریب آن خیلی کم خواهد بود، چون گسل خطرناک و فعالی در این شهرها وجود ندارد. اما در هر حال احتمال خطر هست. در ۲۵ شهریور ۱۳۵۷ در طیس زلزله‌ای به قدرت ۷/۴ ریشتر اتفاق افتاد و حدود ۱۹ هزار و ۶۰۰ نفر کشته شدند و حدود ۱۶ روستا به کلی نابود شدند. بعد هم دوزلزله در قائنات داشتیم تا می‌رسیم به زلزله رودبار که در ۳۱ خرداد ۷/۳ ریشتر اتفاق می‌افتد و حدود ۲۵ هزار کشته برجای می‌گذارد و چندین شهر و روستا هم ویران می‌شوند. این زلزله نسبت به زلزله‌های قبل از لحاظ تلفات انسانی

بهترین پژوهش در زمینه زلزله‌های ایران کتاب تاریخ زمین لرزه‌های ایران است و توسط دونفر انگلیسی که حدود ۲۰ سال روی این موضوع تحقیق کرده‌اند، نوشته شده است؛ آقای امبرسز و آقای چارلز ملویل

و تخریب خیلی بارزتر بوده و به‌ظاهر اولین طرح فنی - که به آیین‌نامه فنی ۲۸۰۰ معروف است - بعد از زلزله رودبار طراحی می‌شود و در اختیار مراجع ذیصلاح قرار می‌گیرد.

استان‌های یاریگر هم برای اولین بار فعال شدند.
□ البته خاطر م هست استان‌های یاریگر اولین بار از مناطق جنگ‌زده خوزستان از سال ۶۰ و ۶۱ که مسئله بازسازی خوزستان مطرح شد، شکل گرفتند. این ستادهای یاریگر بعد از زلزله رودبار شکل خیلی دقیق‌تر و منسجم‌تری به خود گرفت. در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۶ زلزله ۷/۱ ریشتری قاین روی داد که بیش از ۱۵۰۰ کشته برجای گذاشت. از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ که در بم زلزله اتفاق می‌افتد ما زلزله‌های متنوعی در کرمان، بیرجند، اردبیل، مسجدسلیمان، حوالی جیرفت و اطراف شیراز داشتیم. سرانجام در پنجم دی ماه ۱۳۸۲ فاجعه‌بارترین زلزله ایران در بم رخ می‌دهد.

آخرین باری که در بم زلزله شده بود، پیش از پنجم دی ماه ۱۳۸۲ چه موقع بود؟

□ در بم زلزله‌های متعددی آمده بود که بعضی شدید و بعضی خفیف بوده‌اند. عده کمی از مردم بم زلزله ۱۳۲۷ را به یاد دارند. این زلزله حدود ساعت دو بعد از ظهر روی داد و شدتش هم ۵/۷ ریشتر بود. در اثر این زلزله خیلی از خانه‌ها ویران شد و خیلی از مردم هم جانشان را از دست دادند. تا این‌که در سال ۱۳۳۵ زلزله‌ای با ۴/۵ ریشتر اتفاق می‌افتد و ۷ سال بعد از آن هم زلزله‌ای در سال ۱۳۴۲ با ۴/۶ ریشتر و سال بعد از آن هم زلزله‌ای با ۵/۱ ریشتر و چند ماه بعد از آن هم زلزله‌ای با ۴/۷ ریشتر روی می‌دهد.

در سال ۱۳۷۶ چند نفر از کارشناسان زلزله نیز احتمال وقوع زلزله‌ای سهمگین در بم را پیش‌بینی کرده بودند و هشدارهای لازم را داده بودند

اما هیچ‌کدام از این زلزله‌ها خسارات چندانی به‌بار نمی‌آورند. زلزله‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ هم با شدت و خسارتی کمتر در سال ۱۳۴۸، سه زلزله پیاپی با شدت‌های حدود ۴/۷ ریشتر پدید می‌آید که خسارات زیادی بر شهر وارد می‌کند و سرانجام پس از زلزله ۴/۸ ریشتری سال ۱۳۴۹ مردم بم دیگر زلزله‌ای را به‌خاطر نمی‌آورند و شاید همه زلزله‌ها را از خاطر برده‌اند. در نزدیکی بم بعد از سال ۱۳۴۹ زلزله‌هایی رخ می‌دهد که اولین آن زلزله زرنده در سال ۱۳۵۶ با ۶/۲ ریشتر بوده، اما بم از این زلزله مصون می‌ماند. شاید مردم فقط لرزه‌هایی از آن را احساس می‌کنند. بعد از آن زلزله‌های دیگری در استان کرمان رخ می‌دهد از جمله زلزله ۶/۶ ریشتری گلباف و زلزله ۷/۲ ریشتری سیرج و زلزله ۵/۹ ریشتری در سال ۱۳۶۸ و زلزله ۶/۷ ریشتری در سال ۱۳۷۷ در مناطق جنوبی‌تر بم. مسئله‌ای که در بم وجود داشته این بوده که شهر بم در استان کرمان دقیقاً روی گسلی به‌نام نای‌بند قرار دارد که گسل

مستولان محلی حدود یک ماه قبل از زلزله اصلی مستقیماً با یکی از مراکز علمی زلزله در تهران تماس می‌گیرند. اما چند علت باعث می‌شود که مردم علیرغم این پیش‌لرزه‌ها و هشدارهای نگران‌کننده چندان توجهی به وقوع یک زلزله شدید نکنند. خودشان می‌گفتند که ما فکر می‌کردیم اگر قرار بود در

پیش‌بینی کرده بودند و هشدارهای لازم را داده بودند. براساس آنچه در مطبوعات محلی بم و مطبوعات کشوری خواندم آقایان دکتر زارع و دکتر غفوزی آشتیانی ریاست مرکز زلزله‌شناسی را به عهده داشتند. گویا آنها چیزی حدود ۷ ریشتر و تلفات حداقل ۲۰ هزار نفر را پیش‌بینی کرده بودند. منتها آن‌طور که خودشان هم می‌گویند این هشدارها مورد توجه قرار نگرفت. یعنی چیزی حدود ۵ سال قبل از زلزله فاجعه‌آمیز بم.

چنانچه پیش‌لرزه‌های زلزله بم را بگویند خیلی خوب است.

متأسفانه به نظر می‌آید در این زمینه کم بررسی شده، درحالی‌که این بررسی‌ها خیلی به ما کمک می‌کنند. طبق بررسی‌های مختصری که من در بم و اطراف بم کرده‌ام حتی تا شعاع ۵۰ کیلومتری‌اش، گویا نخستین پیش‌لرزه‌ها در بم تیرماه ۱۳۸۲ اتفاق می‌افتد و پس از آن هم لرزه‌های دیگری می‌آید و این پیش‌لرزه‌ها مکرر اتفاق می‌افتد و در مردم ایجاد نگرانی می‌کند. مردم نگرانی خود را به مستولان بم منتقل می‌کنند و گویا در شهریور ماه ۱۳۸۲ نیز یکی از مستولان شهر به مسئول بالاترش در استان پیامی را مخابره می‌کند و نگرانی مردم را منعکس می‌کند. البته این را بگویم که مردم بم می‌گفتند که پیش از زلزله اصلی که در

۵ دی اتفاق افتاد ما مرتب صداهای عجیب و غریبی را از درون زمین می‌شنیدیم. به‌طوری‌که صداهای خیلی محسوس بود. آن پیش‌لرزه‌ها و صداهای عجیب و غریب برای مردم ایجاد نگرانی می‌کند و آنها نگرانی‌های خودشان را به مستولان شهر ابراز می‌کنند و حتی در مطبوعات هم منعکس است که برخی از اهالی و

چند علت باعث می‌شود که مردم علیرغم این پیش‌لرزه‌ها و هشدارهای نگران‌کننده چندان توجهی به وقوع یک زلزله شدید نکنند. خودشان می‌گفتند که ما فکر می‌کردیم اگر قرار بود در منطقه ما زلزله بیاید که قبلاً ما گفتیم زلزله هم آمده، ارگ ما که حدود بیش از ۲۰۰۰ سال قدمت دارد و بر جای خودش این چنین استوار بوده باید از بین می‌رفته و همین امر اطمینان‌خاطری به مردم می‌داده، پس اینجا اگر هم زلزله بیاید شدید نخواهد بود

بسیار خطرناک و فعالی است. این گسل در امتداد شمال به جنوب از تپه لوت تا ایران مرکزی کشیده شده و سابقه زلزله‌های استان این را نشان می‌دهد. معمولاً لرزش‌هایی که روی این گسل رخ داده در حرکت از شمال به جنوب بوده و جالب این است که در سال ۱۳۷۶ چند نفر از کارشناسان زلزله نیز احتمال وقوع زلزله‌ای سهمگین در بم را

انفعالاتی نظامی مثل تیراندازی و موشک‌اندازی است. در کنار بم کوهی است به نام کوه کبود که این کوه قبل و بعد از زلزله برای مردم در حاله‌ای از ابهام قرار گرفته و عده‌ای از آنها فکر می‌کردند داخل این کوه کبود فعل و انفعالات و تحرکات نظامی رخ می‌دهد. بنابراین نوعی تصور عمومی شکل می‌گیرد که آن چیزی که آنها دارند به صورت سروصدا می‌شنوند و به

منطقه ما زلزله بیاید که قبلاً ما گفتیم زلزله هم آمده، ارگ ما که حدود بیش از ۲۰۰۰ سال قدمت دارد و بر جای خودش این چنین استوار بوده باید از بین می‌رفته و همین امر اطمینان‌خاطری به مردم می‌داده، پس اینجا اگر هم زلزله بیاید شدید نخواهد بود. یکی از دلایلی هم که مردم تصور می‌کردند این پیش‌لرزه‌ها شاید هشدار مهمی نباشد این است که فکر می‌کردند این

صورت پیش لرزه احساس می کنند همین فعل و انفعالات نظامی است و جالب این است که این زمان مصادف می شود با آن موضوعات و جار و جنجال هایی که از طرف سازمان انرژی اتمی بین المللی علیه ایران از طریق امریکا مطرح می شود که ایران به سلاح اتمی دست یافته و شاید اطلاع رسانی

در بیم صحبت کنید معمولاً این را خواهد گفت. بنابراین جای تحقیق دارد. نه تنها در بم بلکه در تهران هم خیلی از تحصیل کرده ها نسبت به عامل زلزله در بم تردید داشتند. عده زیادی از آنها می گفتند که این یک زلزله مصنوعی است. در هر حال این پیش لرزه ها و آن سروصداها باعث نمی شود که نه در

انفعال در مقابل با آن پیش می آید. **حاشیه: آیا این نگاه در مدیریت فاجعه نقش دارد؟**

□ خیلی. به نظر من این مسئله یکی از موضوعات بسیار مهم برای تحقیق در بیم است و آن تحقیق هم یک تحقیق میدانی خواهد بود. یعنی یک پرسشگری خیلی دقیق و خیلی ظریف از مردم بشود که چند درصد از مردم چنین باوری داشته اند و اگر صحت این فرضیه تأیید بشود، باید بررسی شود که ریشه هایش چه بوده است؟ چرا مردم چنین فرافکنی ای می کنند؟ من یا مردم صحبت می کردم و می گفتم اگر زلزله یک امر هسته ای بوده باشد، اولاً آن پیش لرزه ها چطوری اتفاق افتاده و این پس لرزه ها چه بوده است؟ از همه مهم تر کشورهایی که روی ساختن سلاح های اتمی ما بسیار حساس اند آنها زودتر از ما شروع به بحث می کردند که اینجا یک سلاح هسته ای آزمایش شده است. در حالی که ما در مطبوعات و رسانه های غربی اصلاً صحبتی از این مسئله نمی شنویم. شاید یک سال بعد از زلزله هم من از برخی مردم بم می شنیدم که می گفتند بدن بعضی از مردگان که از زیر آوار بیرون می آوردیم سوخته بوده. من به آنها می گفتم طبعاً در آن هوای زمستانی که شما هم برخی تان از چراغ های نفتی استفاده می کردید امکان آتش سوزی وجود داشته است. اتفاقاً در بعضی زلزله ها از بابت آتش سوزی افراد بیشتر تلف می شوند تا خود زلزله. می گفتند که نه. این یک نوع سوختگی خاصی بوده است. حتی روی بدن یا صورت بعضی افراد که زنده مانده اند علائمی هست که عادی نیست. جالب و در عین حال تأسف آور این است که این باور عمومی در مورد واقعه قطار نیشابور هم تکرار



مردم و نه در مسئولان فعالیت قابل توجهی از جهت آمادگی یا مقابله با زلزله به وجود بیاید. البته این یک فرض از طرف من است. فرض این است که وقتی مردم این پیش لرزه ها را ناشی از یک امر طبیعی ندانند و پس از زلزله نیز آن را ناشی از یک امر غیر طبیعی و انسانی بدانند. احتمالاً در وجودشان انفعالی نسبت به پیشگیری یا آمادگی یا زمان وقوع حادثه و در نتیجه

ناکافی و غیر دقیق به مردم از آن تحرکات نظامی، تیراندازی و موشک اندازی همراه با اوج گرفتن این تبلیغات آژانس جهانی انرژی اتمی تصور جدیدتری را دامن می زند و آن این که ایران بر سلاح هسته ای دست پیدا کرده و زمانی هم که زلزله رخ می دهد مردم تصور می کنند که واقعاً انفجاری اتمی رخ داده است. البته این مطلب درستی نیست اما با هر کسی که

می شود. عده زیادی تصور می کنند که این حادثه کار انسان بوده و اتفاقی نبوده و بعد از آن هم حتی تا آخرین واقعه هایی که طبیعی یا غیر طبیعی بوده - منتها غیر انسانی بوده - مثل آتش سوزی مسجد ارک می شنویم که آتش سوزی عمدی بوده. در مورد زلزله زرنده هم من شنیدم که عده ای از مردم آنجا تصور می کردند که این زلزله طبیعی نبوده و به قول معروف دست انسان در آن دخالت داشته است پس این جای تحقیق بسیار زیادی دارد. اولاً باید بررسی شود که اینها صحت دارد یا نه. اگر صحت دارد چرا چنین باوری در مردم به وجود می آید. بعد هم آیا این باور باعث می شود که در مردم در برابر آمادگی یا مقابله با زلزله انفعال به وجود بیاید و همکاری مردم با دولت برای مدیریت فاجعه کم شود؟

در هر حال در ساعت ۵ و ۲۶ دقیقه بامداد روز جمعه، پنجم دی ماه ۱۳۸۲ بزرگترین مصیبت تاریخ بر مردم بم نازل می شود و زلزله ای با شدت ۶/۶ تا ۶/۸ ریشتر و عمق ده کیلومتر در عرض ۱۵ تا ۱۸ ثانیه شهر را در هم می کوبد و بزرگترین بنای خشتی جهان را فرومی راند و رقی در حدود چهل هزار یا به روایتی بیش از پنجاه هزار کشته برجای می گذارد. بم ویران می شود و غم همه جا را فرا می گیرد، ارگ فرو می ریزد و مرگ شهر فرامی رسد.

حاشیه: کلاً مدیریت فاجعه یا مدیریت زلزله در مورد زلزله های قبل چگونه بوده و آیا انباشت تجربه ای وجود داشته که از هر زلزله ای یک جمع بندی بکنند و این جمع بندی در زلزله بعد هم به کار گرفته شود؟ یا به قول شما در هر زلزله ای داستان از نو شروع می شود و یا تجربه اتی عمل می کنیم؟ □ من برای این که سولاتان را پاسخ

دهم ناگزیر هستم خدمتتان عرض کنم که همه ما می‌دانیم که در جهان حوادث مختلفی داریم و کشورمان یکی از ده کانون سانحه‌خیز جهان است. طبق کتابی که هلال احمر با نام "هشتاد سال فعالیت‌های بشردوستانه" منتشر کرده آمده که از ۴۳ سانحه شناخته شده جهان اعم از سانحه طبیعی یا غیرطبیعی ۳۲ سانحه‌اش در ایران اتفاق می‌افتد. از زلزله بم به این طرف نیز چند سانحه داشتیم؛ مسئله بارش سنگین برف در گیلان که خانه‌های زیادی فرو ریخت و ضایعات مالی بسیاری به بار آورد. قبل از آن هم فاجعه نیشابور بود که چهارصد نفر از هموطنان ما متأسفانه جان خودشان را از دست دادند و فاجعه آتش‌سوزی مسجد ارک را داشتیم که تا آنجایی که من خاطررم هست آخرین آمار تلفاتش را ۷۱ نفر اعلام کرده‌اند که تا کنون چند نفر اضافه شده‌اند، چون عده‌ای از آنها هم درصد سوختگی‌های عمیقی داشتند و زلزله زرنده نیز بود. زلزله بلده هم بعد از بم بود که خوشبختانه تلفات کمی داشت، به دلیل این که عمقش خیلی زیاد بود. اما در هر حال واقعه مهمی بود. حوادثی هم به وقوع پیوست که طبیعی نبودند. اما بشرساخت هم نبودند؛ مثل واقعه قطار نیشابور و آتش‌سوزی مسجد ارک. در اصطلاح ادبیات مدیریت فاجعه، به این رویدادها حوادث تکنولوژیک یا فناورانه می‌گویند. یعنی حوادثی که در اثر نقص فنی یا کمبودی در تمهیدات برای پیشگیری به وجود می‌آید که دست انسان مستقیماً در آن دخالت ندارد، اما کوتاهی یا سهل‌انگاری انسان در آن موثر است. یک دسته حوادث هم داریم که مستقیماً و عموماً دست انسان در آن دخالت دارد که به آنها حوادث انسانی

از ۴۳ سانحه شناخته شده جهان اعم از سانحه طبیعی یا غیرطبیعی ۳۲ سانحه‌اش در ایران اتفاق می‌افتد. از زلزله بم به این طرف نیز چند سانحه داشتیم؛ مسئله بارش سنگین برف در گیلان که خانه‌های زیادی فرو ریخت و ضایعات مالی بسیاری به بار آورد. قبل از آن هم فاجعه نیشابور بود که چهارصد نفر از هموطنان ما متأسفانه جان خودشان را از دست دادند و فاجعه آتش‌سوزی مسجد ارک را داشتیم که تا آنجایی که من خاطررم هست آخرین آمار تلفاتش را ۷۱ نفر اعلام کرده‌اند که تا کنون چند نفر اضافه شده‌اند، چون عده‌ای از آنها هم درصد سوختگی‌های عمیقی داشتند و زلزله زرنده نیز بود

یا بشرساخت می‌گویند مانند: جنگ آوارگی، کشتارهای دسته‌جمعی، شکنجه و چیزهایی از این قبیل. از بعد از انقلاب جنگ نمونه بارزی از یک فاجعه انسانی بود که پیامدهای بسیار عمیقی داشت و قتل‌های زنجیره‌ای و واقعه کوی دانشگاه هم از فاجعه‌های دیگر انسانی و بشرساخت بودند. من در صحبت‌هایم دو واژه به کار بردم و بعضی وقت‌ها به جای هم گذاشتم؛ حادثه و فاجعه. حادثه واقعه‌ای است که اتفاق می‌افتد و زمانی می‌تواند تبدیل به فاجعه بشود که در اثر بروز ضایعات انسانی، مالی و مادی آن نقطه حادثه دیده را که ممکن است یک روستا، یک شهر، یک منطقه یا کلاً یک کشور باشد از روند عادی خودش خارج بکند و زندگی را در آن اجتماع محلی یا جامعه مختل کند. بحث ما هم در مدیریت فاجعه همین است. جلوی بسیاری از حوادث حداقل تکنولوژیک یا فناورانه و شاید تمامی حوادث انسانی را می‌توان گرفت. هنوز نتوانسته‌اند جلوی حادثه زلزله را بگیرند. اما می‌توانیم جلوی فاجعه‌اش را بگیریم، یعنی تبدیل شدن یک حادثه به پدیده‌ای که ضایعات و تلفات جانی و مالی زیادی به بار آورد و فاجعه یا آن اجتماع محلی را از روند طبیعی و عادی خودش خارج کند.

آیا می‌توان گفت اگر حادثه مهار شود، به فاجعه تبدیل نخواهد شد؟

بله. در مورد زلزله، اساسی‌ترین کار این است که ساختمان‌ها طبق اصول فنی و استانداردها ساخته شوند یا بناهای قدیمی غیراستاندارد مقاوم‌سازی بشوند. این اصولی‌ترین راه جلوگیری از تبدیل شدن حادثه به فاجعه است. درحوالی زمانی که زلزله بم رخ

داد، در کالیفرنیا هم یک زلزله شاید با شدت بیشتر یا همان مقدار اتفاق افتاد چندان تلفات جانی نداشت. در ژاپن هم که یکی از کشورهای بسیار زلزله‌خیز است مرتب زلزله‌هایی با شدت‌های بیشتر رخ می‌دهد اما یا تلفات جانی ندارد یا در حد یکی دو نفر است. در کشور ما وقتی که حادثه‌ای اتفاق می‌افتد خیلی راحت تبدیل به یک فاجعه می‌شود. روی اینها تحقیق نمی‌کنیم که ببینیم چرا این اتفاق افتاد و این حادثه تبدیل به فاجعه شد. بویژه در مورد حوادثی که مکرر اتفاق می‌افتد تحقیق برای ما خیلی راحت‌تر است. فرض کنید در مورد زلزله باید از خیلی وقت پیش به این نتیجه رسیده باشیم که مقاوم‌سازی کنیم و بناها را اصولی بسازیم. حتی اگر این کارها را هم نکردیم، از لحاظ آمادگی کارهایی می‌توان کرد که تلفات را به حداقل برساند.

منظورتان از این آمادگی چیست؟ به هر حال اینها در حوزه مدیریت فاجعه قرار می‌گیرد.

شکل‌گیری فاجعه‌ها را بررسی کرده‌اند که می‌شود به چهارمرحله تقسیم کرد. قبل از فاجعه سه مرحله و بعد از فاجعه هم یک مرحله وجود دارد. یک مرحله پیشگیری است، یک مرحله آمادگی است، یک مرحله مقابله است و یک مرحله بازسازی. به مرحله پیشگیری (Prevention) می‌گویند. این مرحله بیشتر روی تهیه، تنظیم و

وضع قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌هایی تأکید می‌کند که برای جلوگیری از یک حادثه لازم است. مثلاً در مورد زلزله، از همه مهم‌تر این است که واحدهای مسکونی نزدیک گسل‌ها ساخته شود. آیین‌نامه‌ها، قوانین و مقرراتی باشند که ساختمان‌ها، اگر جدیدند در کنار

گسل‌ها ساخته نشوند و اگر قدیمی‌اند تا آنجا که ممکن است از آنجا دور شوند. اگر هم ناچار آنجا باشند باید نسبت به خطری که پیش‌بینی می‌شود آنجا اتفاق بیفتند دست به مقاوم‌سازی زد. ما خوشبختانه در امر پیشگیری به این مفهوم، چندان کاستی و نقص نداریم. آیین‌نامه‌ها و استانداردهای تهیه شده که در قسمت‌های مختلف ایران چه گسل‌هایی هست. میزان فعالیت گسل‌ها و میزان خطراتشان چقدر است.

چشم‌پوشان آیا این آیین‌نامه‌ها و تحقیقات در اختیار مردم هم قرار گرفته است؟ البته شاید مردم به‌طور مستقیم در ارتباط با این تحقیقات نباشند، اما به سازمان‌های ذیربط داده شده که وقتی یکی می‌خواهد پروانه ساخت بگیرد اینها را رعایت کند. من تصور می‌کنم در حوادث - از هر نوعی که باشد - نشود به راحتی صحبت کرد که مقصر کیست. شاید همه ما به‌نوعی مقصر باشیم. حتی در زلزله بم شهرکی قبل از زلزله ساخته شده بود که ساکنان شهرک زمانی که می‌خواستند این شهرک را بسازند اصرار داشتند که زود ساخته بشود و شهردار می‌گفت که باید مطابق آیین‌نامه ۲۸۰۰ بسازید. خلاصه آنها اعمال نظر کردند برای این که سریع ساخته بشود و مقررات را دور زدند. خود کسانی هم که می‌خواستند آنجا را بسازند و خودشان بنشینند درواقع مقصر بودند. درست است که می‌شود گفت آن سازمان ذیربط چرا زیر بار رفته اما در هر حال دوجانبه بوده است. بیشتر مردم آگاهی درستی از این مسائل ندارند و متأسفانه در کشور ما خیلی رایج است موقعی که بنایی ساخته می‌شود و معمولاً کسانی هم که قرار است در آن خانه ساکن بشوند سازنده نیستند.

در حوالی زمانی که زلزله بم رخ داد، در کالیفرنیا هم یک زلزله شاید با شدت بیشتر یا همان مقدار اتفاق افتاد چندان تلفات جانی نداشت. در ژاپن هم که یکی از کشورهای بسیار زلزله خیز است مرتب زلزله‌هایی با شدت‌های بیشتر رخ می‌دهد اما یا تلفات جانی ندارد یا در حد یکی دو نفر است. در کشور ما وقتی که حادثه‌ای اتفاق می‌افتد خیلی راحت تبدیل به یک فاجعه می‌شود

سازنده‌ها به نام بساز - بفروش معروف شده‌اند و بخشی از آنها هم مهندسی هستند و ساخته‌هایشان به مهندسی ساخت معروف شده‌اند. مسئله این است که مردم باید توجیه بشوند. با فاجعه‌های مختلفی هم که رخ داده مردم را باید نسبت به این آیین‌نامه‌ها آشنا کرد و بخصوص روی ساخت واحدهای مسکونی نظارت‌های درستی اعمال بشود. نه فقط در مراحل ساخت بلکه بعد از ساخت هم اگر بنا عیب کرد، باید طوری باشد که دست خریدار واحد مسکونی به جایی بند باشد و بتواند علیه آن سازنده شکایت کند. ما یک وسیله

خیلی معمولی مثل رادیو ضبط را که می‌خریم این را تا چند سال ضمانت می‌کنند. فرض کنید خودرو تا یکی دو سال گارانتی یا ضمانت می‌شود، اما در مورد مسکن که هزینه‌اش خیلی بالاتر است و خیلی هم از لحاظ جانی اهمیت دارد این موضوعات رعایت نمی‌شود. یعنی هیچ سازنده‌ای خودش را متعهد نمی‌داند چرا که قانونی وجود ندارد که سازنده را متعهد بکند تا به خریدار ضمانت بدهد. پیش‌بینی حوادث بشرساخت خیلی مشکل است. البته امکان‌پذیر است. اما مشکل‌تر از حوادث طبیعی است. در حوادث طبیعی، بیشترین نقطه ضعف ما از مرحله آمادگی شروع می‌شود. یعنی زمانی که ما باید این قوانین، مقررات و استانداردها را اجرا کنیم و هم به کسانی که درگیر این مسائل هستند آموزش‌های لازم و همگانی را بدهیم و تمرینات آمادگی را اجرا کنیم. یعنی همین مانورهایی که امروزه در مدارس اجرا می‌شود. اینها مراحل آمادگی (Preparedness) است.

این مرحله برای این انجام می‌شود که اگر بخواهد حادثه‌ای رخ دهد حادثه کمترین میزان ضایعات را داشته باشد یا حتی بتوانیم از بروز حادثه جلوگیری کنیم. بعضی از حوادث طبیعی هستند که نه تا به حال توانسته‌اند آن را پیش‌بینی کنند و نه می‌توانند جلوی آن را بگیرند. برخی از حوادث طبیعی هستند که با بررسی‌هایی که انجام می‌گیرد می‌توان جلوی آن را گرفت. این دو مرحله یعنی پیشگیری و آمادگی مراحل اساسی مدیریت فاجعه است. اگر ما بتوانیم خوب پیشگیری کنیم، یعنی قوانین و مقررات را وضع کنیم، مناطق آسیب‌پذیر و میزان خطرات احتمالی‌اش را بشناسیم و بعد در عمل تمهیداتی

به کار ببریم که جلوی بروز آن را بگیریم یا اگر حادث شد از پیامدهای آن کم کنیم. کاری موفق انجام داده‌ایم. این دو مرحله‌ای است که بسیار مهم است و از تبدیل حادثه به فاجعه جلوگیری می‌کند. مشکل اصلی ما در کشورمان در ارتباط با حوادث این دو مرحله است که در مورد زلزله معمولاً مقررات وجود دارد ولی در مرحله اجرائی مشکل داریم. مرحله سوم مرحله‌ای است که حادثه اتفاق افتاده و ما باید با آن مقابله کنیم و به آن Response می‌گویند. در این مرحله هم با اتکا به آموخته‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که از قبل کرده‌ایم،

قبل از فاجعه سه مرحله و بعد از فاجعه هم یک مرحله وجود دارد. یک مرحله پیشگیری است، یک مرحله آمادگی است، یک مرحله مقابله است و یک مرحله بازسازی. به مرحله پیشگیری (Prevention) می‌گویند. این مرحله بیشتر روی تهیه، تنظیم و وضع قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌هایی تأکید می‌کند که برای جلوگیری از یک حادثه لازم است



چند روز بعد از زلزله از طرف مقامات بالای کشور صحبت این بود که برویم ببینیم چه کسانی این ساختمان‌های جدید را ساخته‌اند و پیگیری کنیم. ولی مثل بسیاری از موضوعات دیگر اصلاً فراموش شد



کوشش می‌کنیم از طریق اقدامات و فعالیت‌های گوناگون، آسیب‌دیدگان را نجات دهیم، ملوا کنیم، در مکان‌های امن قرار دهیم، تغذیه کنیم و در مورد کسانی هم که از دست رفته‌اند مراحل لازم را انجام دهیم. به این مرحله امداد و نجات هم می‌گویند. مرحله آخر، مرحله بازسازی است یعنی مرحله‌ای است که حادثه اتفاق افتاد. به فاجعه تبدیل شده یعنی ابعاد وسیعی از ضایعات و تلفات جانی و مالی را به بار آورده و ما باید در این مرحله اقدامات و برنامه‌ریزی‌هایی را انجام دهیم که دوباره آن اجتماع محلی، انسان‌ها یا جامعه را به وضعیت عادی برگردانیم. این چهار مرحله اصلی است که تقریباً در تمام متون مرتبط با مدیریت فاجعه روی آن توافق دارند. برای مرحله بازسازی دو عنوان گذاشته‌اند یکی Recovery یکی هم Reconstruction که هر دو به یک مفهوم است. بازسازی فقط بازسازی ساختمان‌ها نیست.

بلکه Recovery را هم که به کار می‌برند برای انسان‌ها هم هست. انسان‌ها را از وضعیت روحی نامساعد به تدریج به حالت اولیه‌شان برگردانیم و کسانی را که زخمی شده‌اند بهبود ببخشیم. وقتی فاجعه اتفاق می‌افتد مجموعه ابعاد فنی، پزشکی و اجتماعی را به بار می‌آورد و ما با تمام رشته‌های مختلف علمی سروکار داریم. در واقع در مدیریت فاجعه ما نیاز به یک مجموعه‌ای از علوم داریم که اینها با هم مرتبط‌اند.

همان‌طور که پیش از این گفتیم از تیرماه پیش لرزه‌ها شروع شد و هشدارهای بسیاری به مردم و مسئولان داد اما نادیده گرفته شد و دلایل نه‌چندان قطعی‌اش را هم گفتیم که به خاطر باورها یا هر چه که بوده این آمادگی به وجود نمی‌آید. تقریباً می‌توانیم بگوییم در مورد آمادگی خیلی ضعیف بودیم، علیرغم این که قوانین ساخت‌وساز، موجود بوده دست به ترکیب آن بناهای قدیمی زده نشد و این چیزهایی بود که به خود مردم مربوط می‌شد. البته نه به این مفهوم که چون مردم اعتقاد دارند کاری نداشته باشیم. خانه‌های مردم در بهم خانه‌های خشتی و گلی بوده که از صدسال یا بعضاً دویست سال قبل برجای مانده بوده و اینها علاقه داشتند در خانه آبا و اجدادی‌شان زندگی کنند. چون خشت و گل در مناطق گرمسیر و خشک کویری یک تبادل حرارت مناسبی انجام می‌دهد. در گرما نسبتاً خنک است و در سرما نسبتاً گرم است چون در کویر روزها هوا داغ و شب‌ها سرد است. اینها به خیال خودشان برای استحکام

بخشیدن به خانه‌های میراثی‌شان، چند دست‌دیگر روی آن گل‌کاری می‌کرده‌اند بخصوص روی پشت‌بام‌ها و این در علم ساختمان‌سازی - که باید بار فشار روی ساختمان کم باشد - بسیار خطرناک است. طاق‌های ضربی و دیوارهایشان را خیلی سنگین می‌کردند. در واقع ساختمان را آسیب‌پذیرتر می‌کردند. البته اشتباه نکنیم، ما ساختمان خشتی ضدزلزله هم می‌توانیم داشته باشیم ولی روی آن کمتر کار کرده‌ایم. ساختمان‌های جدید هم که ساخته می‌شدند به همان دلایل که گفتیم و به دلیل نبودن نظارت و فساد مالی که در سازمان‌های دولتی وجود دارد در مجموع باعث شده بود که کمتر مردم در صدد مقاوم‌سازی ساختمان‌ها برآیند بلکه ساختمان‌های جدید هم مطابق اصول ساخته نشود. در نتیجه ما در بهم با ۸۰ درصد خرابی و ویرانی ساختمان‌ها روبه‌رو بودیم. من از بهم که بازدید کردم متوجه شدم که حتی ساختمان‌های جدید و به‌ظاهر شیک فروریخته‌اند. چند روز بعد از زلزله از طرف مقامات بالای کشور صحبت این بود که برویم ببینیم چه کسانی این ساختمان‌های جدید را ساخته‌اند و پیگیری کنیم. ولی مثل بسیاری از موضوعات دیگر اصلاً فراموش شد. البته مشخص بود که ساختمان‌ها را چه کسانی ساخته‌اند و باید پیگیری می‌شد و افراد را می‌گرفتند و محاکمه می‌کردند. اما این مسئله اتفاق نیفتاد. در مرحله آمادگی تقریباً ما صفر بودیم. نه مردم آموزش‌های عمومی دیدند، نه دستگاه‌های زلزله‌سنج درست کار می‌کرده است.

در مرکز لرزه‌نگاری که دستگاه زلزله‌سنج قوی دارند.

دستگاهی بوده است منتها باید از طریق دستگاه‌های زلزله‌ای که در

مناطق و محل‌های مختلف هست تقویت می‌شد. یک دستگاه در فرمانداری بهم بوده که گویا درست کار نکرده و نتوانسته آن اطلاع‌رسانی الکترونیکی را به مرکز بدهد.

مرکز لرزه‌نگاری صبح زود فهمیده بود که زلزله رخ داده است؟ نه، زمانی که زلزله اتفاق افتاد بعد از چندین ساعت تازه کشور متوجه آن شد و البته این یک علت هم داشت. علتش این بود که بسیاری از مسئولان منطقه هم جانشان را از دست داده بودند. در حادثه اولین چیزهایی که ممکن است آسیب ببینند جان انسان‌هاست. بنابراین تکنولوژی‌ها باید این قدر قوی باشند که بتوانند برکنار از حوادثی که برای انسان‌ها پیش می‌آید اطلاع‌رسانی را بکنند. مثل هواپیماها که جعبه سیاه می‌گذارند و هواپیما در اثر سقوط نابود می‌شود، اما باید چیزی باشد که اطلاع‌رسانی بکند. این اتفاق در بهم نیفتاد. آن هشدارها و پیش‌لرزه‌های زیادی هم که اتفاق افتاد، پیگیری نشدند تا به مردم اطلاع داده بشود و آمادگی پیدا کنند. در نتیجه ما از لحاظ مرحله و آمادگی تقریباً در مدیریت فاجعه به صفر عمل کردیم و حتی شاید چیزی کمتر از صفر، چون پیش‌لرزه‌ها و هشدارها خیلی زیاد بود. ما از وقوع زلزله دز بهم دیر خبردار شدیم و اگر یادتان باشد تمام زلزله‌هایمان را معمولاً سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیربین‌المللی کشورهای دیگر که پیشرفته هستند زودتر از ما اعلام کرده‌اند. البته نه تنها زلزله بهم بلکه زلزله بلده آن طوری که به خاطر دارم یکی دو ساعت بعد معلوم شد. مراجع زلزله‌شناس ما، در ابتدا اصلاً محل کانون زلزله را هم نمی‌دانستند کجاست و می‌گفتند ساری است. شاید خیلی

سریع تر از آنچه ما آمادگی پیدا می کنیم آنها آماده اند که سریع و برنامه ریزی شده بدانند الان چه چیزی لازم است و اینها را به سرعت در محموله های ویژه ای به کشورهای حادثه دیده بفرستند. در حالی که ما جزو ده کشور بالای سانحه خیز در جهان هستیم. همیشه وقتی سانحه ها اتفاق می افتد انگار داریم این سانحه را از نو تجربه می کنیم و این برمی گردد به ضعف در مدیریت فاجعه. مدیریت فاجعه ای که کشورهای پیشرفته و پیشتاز در حال توسعه مثل هندوستان دارند با برنامه ریزی های دقیق است به گونه ای تحقیقاتشان را انجام می دهند و دقیقاً روی هر حادثه ای که اتفاق می افتد از ابعاد اجتماعی، فنی و مختلف مطالعه می کنند.

چشم انداز آقای کریشنان کتابی نوشته و هفتاد تا از فاجعه های هند را بررسی کرده که در دست ترجمه است و به نظر می رسد کمک زیادی به مدیریت فاجعه می کند.

□ آقای اونی کریشنان عضو یکی از سازمان های بین المللی کمک رسان است که من برحسب اتفاق با ایشان آشنا شدم. و چون به مسئله تحقیقات در زمینه فاجعه علاقه داشتم به ایشان گفتم مطالبی به من معرفی کنید. اول یک سایت اینترنتی معرفی کردند که مربوط به سازمان ملل بود که اطلاعات خیلی خوبی به دست آوردم. منتها من سیراب نشدم و از ایشان خواستم که به من کتابی معرفی کنند. ایشان کتاب معرفی کردند و گفتند که این کتاب هم در سایت هست. من از ایشان خواستم اگر می توانند آن کتاب را برای من بیاورند. ایشان کتاب قطور و بزرگی برای من آوردند که با کمال تعجب دیدم اسم خودشان روی آن است. این کتاب توسط یکی از ناشران معتبر جهانی

کریشنان نزدیک به هشتاد مقاله در مورد فاجعه های که در هند اتفاق افتاده و تجربه چهل سال مدیریت فاجعه در هند را نوشته و تنظیم کرده اند و این کتاب را به اتفاق همکارشان که آقای پاراسورامان باشند در سال ۲۰۰۰ انتشار داده اند. از آنجا که کشور هند تشابهات زیادی با ما دارد، می تواند الگویی برای مطالعات ما در زمینه فاجعه هایی که در گذشته اتفاق افتاده و متأسفانه از لحاظ مطالعه روی آن کار نشده، باشد

یعنی انتشارات دانشگاه آکسفورد چاپ شده است. کتاب بسیار معتبری است و از طرف سازمان غیردولتی بین المللی به نام آکسفام (Oxfam) مورد حمایت قرار گرفته و تجربه چهل سال این سازمان است. ایشان به اتفاق یکی از همکارانشان آستین بالا زده بودند و با حدود هشتاد پژوهشگر در مورد هشتاد فاجعه در ابعاد فنی، اقتصادی، مالی، نظامی، حقوقی، فرهنگی، سیاسی و... همکاری کردند ایشان نزدیک به هشتاد مقاله در مورد فاجعه هایی که در هند اتفاق افتاده و تجربه چهل سال مدیریت فاجعه در هند

را نوشته و تنظیم کرده اند و این کتاب را به اتفاق همکارشان که آقای پاراسورامان باشند در سال ۲۰۰۰ انتشار داده اند. از آنجا که کشور هند تشابهات زیادی با ما دارد، می تواند الگویی برای مطالعات ما در زمینه فاجعه هایی که در گذشته اتفاق افتاده و متأسفانه از لحاظ مطالعه روی آن کار نشده، باشد.

□ من خیلی پیگیر این مسئله بودم که ببینم روی زلزله های ایران چه کارهایی شده است. هر چه گشتم دیدم هر کاری شده بیشتر در ابعاد فنی - مهندسی اش بوده است. اما ابعاد فرهنگی و اجتماعی فاجعه ها که خیلی مهم است و می تواند تئوری های مدیریت فاجعه را برای ما به وجود بیاورد نادیده گرفته شده است. من معتقدم ما این قدر دچار فاجعه شده ایم و در ضمن آن قدر توانمند هستیم که بتوانیم نظریات خاص خودمان را در مورد فاجعه تدوین نموده و جهانی کنیم. یعنی تئوری های مدیریت فاجعه جهان را غنا ببخشیم. ما نباید خودمان دنبال اطلاعات دیگران باشیم که اتفاقاً در مورد فاجعه هم این طوری نبوده چون من تا به حال به یک کتاب مفصل و جامع در این زمینه برخورددم. هر چه بوده به صورت مقالات پراکنده بوده و اخیراً فقط یک کتاب دیده ام که دانشگاه شهید بهشتی منتشر کرده و ترجمه ای از یکی از کتاب های سازمان ملل است. در هر حال وجودش غنیمت است اما این کتاب و آن مقالات نیازهای ما را برآورده نمی کنند.

گفتیم که در مرحله آمادگی وضعیت ما صفر بود. ما در مرحله مقابله همیشه

خیلی فعال می شویم. منتها چون فعالیت هایمان برنامه ریزی شده و مبتنی بر تحقیقات نیست مقدار زیادی از انرژی به هدر می رود. زمانی که حادثه زلزله بم رخ می دهد، تا چند ساعتی کشور اطلاع پیدا نمی کند. اولین امدادگران، خود مردم محل هستند که با دست خالی شروع به مقابله می کنند. در نظریات مدیریت فاجعه روی مردم اجتماع محلی خیلی تأکید شده است. اولین نیروی امدادگر رسمی هم شاید چیزی حدود دوساعت بعد از حادثه وارد بم می شود.

چشم انداز از کجا؟

□ فکر می کنم سپاه کرمان. نخستین جلسه ستاد حوادث غیرمترقبه کشور هم حدود ده ساعت بعد از حادثه تشکیل می شود. این اطلاعات را من براساس مطبوعات آن زمان به دست آورده ام. از روزنامه حیات نو چهارشنبه ۱۰/۱۰/۸۲ شماره ۲۹۴، برگرفته شده. رئیس

India
disasters
report

جمعیت هلال احمر ایران هم که بزرگ‌ترین سازمان متشکل امداد و نجات کشور است، عصر حادثه در منطقه حضور پیدا می‌کند. این را هم حیات‌نو در همان شماره آورده است. ایشان گله می‌کردند که تا قبل از انقلاب، ما چند فروند هواپیما در اختیارمان بود و اکنون مجهز به یک یا دو بالگرد هستیم که چندین ساعت طول کشید تا خودش را به بم رساند. ایشان وقتی دیدند خیلی طول می‌کشد، منتظر ماندند که با معاون مقام ستاد حوادث غیرمترقبه با هواپیما بروند که در نهایت عصر حرکت می‌کنند و می‌رسند. نیروهای مردمی زیادی هم از نقاط مختلف کشور آمدند.

نیروهای هلال احمر هم با هواپیما ظهر جمعه دانشجویان را برده بودند.

آنچه که در مطبوعات منعکس است، مقامات مسئول بعد از ظهر رفتند.

رئیس جمعیت هلال احمر هم از این مسئله گله داشت که به نظرات کارشناسی ما در این بحران توجهی نشد و طبعاً این مسئله می‌توانست موجب ضایعاتی در فرایند مدیریت بحران شده باشد

آموزش دیده‌های هلال احمر پیش از ظهر در فرودگاه بودند.

□ در هر صورت، عده زیادی از نیروهای مردمی، دولتی و خارجی به بم روی می‌آوردند، منتها با تأخیر. البته اینجا نکته مهمی را یادآوری می‌کنم که در ماده ۴۴ قانون برنامه سوم مربوط به طرح ستاد فراگیر امداد و نجات مطرح شده بود و گویا جمعیت هلال احمر چیزی حدود دو سال روی آن کار کرده بود و در نهایت در همان فروردین سال ۸۲ به تصویب هیئت دولت رسیده بود، به این صورت که مدیریت بحران را بر عهده جمعیت هلال احمر گذاشته بودند. چون یکی از مسائل مهم در مدیریت، سازماندهی و رهبری کل گروه‌های امداد است و گروه‌های امداد مختلفی ظاهر می‌شوند یا متشکل از مردم محل‌اند و یا سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های دولتی دیگر هستند، باید تحت یک مدیریت واحد کار کنند و طبعاً باید این مدیریت، مدیریتی باشد که تخصص و تجربه این کار را داشته باشد. طبق آنچه من پیرامون مدیریت بحران کشورهای پیشرفته و کشورهای پیش‌تاز جهان سوم می‌کردم، مشاهده نمودم، همه آنها مدیریت بحران‌شان را به سازمانی غیرنظامی که در این زمینه هم تخصص دارد و هم تجربه، واگذار کرده‌اند و علتش را هم خواهم گفت. به هر حال گرچه چندین ماه از تصویب این قانون می‌گذشته یعنی اوایل سال ۸۲ تصویب شد و تقریباً اواخر سال زلزله اتفاق افتاد در جلسهای که در ستاد بحران وزارت کشور برگزار شد فرماندهی بحران بم را به جمعیت هلال احمر نسپردند که این در روزنامه یاس نو ۸۲/۱۰/۱۵، شماره ۲۰۴۶ عنوان شد و روزنامه‌های دیگر هم مطرح

عدم آمادگی، نبود برنامه‌های لازم، ضعف هماهنگی بین سازمان‌های امداد و نیروهای اعزامی و فقدان رهبری واحد عملیات امداد و نجات، همگی دست به دست هم داد و ما شاهد از دست رفتن ساعات طلایی امداد و نجات بودیم

کرده‌اند. رئیس جمعیت هلال احمر هم از این مسئله گله داشت که به نظرات کارشناسی ما در این بحران توجهی نشد و طبعاً این مسئله می‌توانست موجب ضایعاتی در فرایند مدیریت بحران شده باشد. تلاش‌های زیادی توسط مسئولان و امدادگران به وجود آمد که خیلی جالب توجه است. طوری بود که حیرت و تعجب بسیاری از مسئولان کشورهای خارج و حاضران در صحنه را برانگیخته اما با تمام اینها علیرغم این که رئیس یکی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل - شاید نماینده سازمان ملل بود - شور و عاطفه ایرانیان را تحسین کرده بود. بسیاری از مسئولان کشور از خود استاندار کرمان تا مقامات بالاتر اذعان داشتند که مدیریت بحران در بم ضعف داشته است. عدم آمادگی، نبود برنامه‌های لازم، ضعف هماهنگی بین سازمان‌های امداد و نیروهای اعزامی و فقدان

رهبری واحد عملیات امداد و نجات، همگی دست به دست هم داد و ما شاهد از دست رفتن ساعات طلایی امداد و نجات بودیم. چون طبق بررسی‌هایی که شده انسان‌ها که زیر آوار می‌روند ۲۴ یا حداکثر ۴۸ ساعت می‌توانند زنده باشند. معمولاً آن ۲۴ ساعت اول را ساعات طلایی امداد و نجات می‌گویند. کاری نداریم که بعضی‌ها به صورت استثنایی به دلایلی ممکن بود تا یک هفته هم زنده باشند. به دلیل این که مجرای برای تنفسشان وجود داشت یا چیزی برای خوردن داشتند. خیلی‌ها هم که زنده ماندند به دلیل ناآگاهی بسیاری از امدادگران معمولی یا بیل و کلنگ بر سرشان یا به نخاعشان خورد و معلول شدند. البته اینها هم جای تحقیقات دارد. باید با اینها که معلول شدند مصاحبه کرد که شما زیر آوار در چه شرایطی بودید. یا بررسی‌های پزشکی باید جواب بدهد که دقیقاً ضعف‌های ما مشخص شود. مشکل ما این است که نمی‌خواهیم به ضعف‌هایمان پی ببریم و آنها را عنوان کنیم. فکر می‌کنیم بیان آنها خیلی شرم‌آور است، در حالی که شرم‌آور نیست و اینجا چون جان انسان‌ها اهمیت دارد ما باید نقاط ضعف و نقاط قوتمان را ببینیم. در مرحله اول یعنی پیشگیری، آیین‌نامه‌ها و استانداردها تهیه شده و وجود داشت ولی در مرحله آمادگی، ما تقریباً هیچ‌گونه نقطه قوتی که نداشتیم، بلکه نقطه ضعف هم داشتیم و زیر صفر هم بودیم. اگر نقاط قوتی هم بود در شور مردم و برخی از مسئولان و نیروهای دولتی در مرحله مقابله بود. منتها همه اینها به صورت پراکنده بود و به صورت مستقیم و تحت مدیریت واحد نبود. مردم حماسه پرشوری را به وجود آوردند. تلاش‌های

زیادی کردند. خون های زیادی را بی دریغ اهدا کردند و طوری شد که امدادگران خارجی و جهانگردان و حتی جهانیان زبان به تحسین گشودند. اما تمام اینها در برابر مدیریت بسیار ضعیف فاجعه رنگ باخت. که به نظر من در صورت وجود مدیریت قوی، ابعاد فاجعه می توانست به مراتب کوچکتر باشد. چند مثال عینی برایتان می گویم. من آنجا به افرادی برخورددم، دختر خانمی که می گفت من شنیده بودم یا در تلویزیون دیده بودم که اگر زلزله می آید و فرصت جابه جایی ندارید، دو دستتان را روی سرتان قرار بدهید. این باعث شد که هیچ آجری به مغز او نخورد. شاید این باعث شده بود که او زنده بماند یا بچه های مدرسه ای بودند که شنیده بودند یا در تلویزیون دیده بودند که اگر زیر چارچوب دریا کنار دیوارهای محکم بروند احتمال سالم ماندنشانشان هست و بعضی هایشان سالم مانده بودند. این موضوعات خیلی ابتدایی هم می توانست کمک کند. برحسب اتفاق عده کمی چنین تمهیداتی را به کار برده بودند و جانیشان را نجات داده بودند. هر چقدر کمک رسانی ها و امداد رسانی ها پر شور و حماسه آفرین بود، مدیریت فاجعه ما بسیار ضعیف بود بویژه به طور نسبی که ما زلزله های زیاد و حوادث طبیعی و غیرطبیعی زیادی در گذشته داشتیم که اگر بررسی شده بودند، حداقل دستاوردهایی از آن درآمده بود. اینها می توانست جان بسیاری را نجات بدهد؛ حتی اگر ما آن مرحله پیشگیری را هم نگذرانده باشیم، یعنی ساختمان ها قوانینشان مشخص نشده باشد و مرحله آمادگی را انجام نداده باشیم، آن آموزش ها و برخی اطلاع رسانی ها که حاصل تحقیقات است، می توانست جان خیلی ها را نجات بدهد که این طور هم

نشد.

در مرحله بازسازی مجموعه ای از اقدامات و فعالیت های برنامه ریزی شده فنی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان شناختی انجام می شود که آن منطقه و مردم آسیب دیده را به وضعیت عادی و متعادل برگرداند. البته در نظریات جدید مدیریت فاجعه، بین این مراحل که گفتم حد و مرز مشخصی را قائل نمی شوند. شما فرض کنید در آن زمانی که واقعه اتفاق می افتد یک کارهای آماده سازی هم انجام می دهیم. آن افرادی که سالم مانده اند باز در معرض انواع خطرهای هستند، همانند خطر عقرب گزیدگی یا آسیب هایی که انسان های دیگر می رسانند. من فروردین امسال (۱۳۸۳) که به بم رفته بودم با مادر و پسری روبه رو شدم که از زلزله جان سالم به در برده بودند. اینها بساط چادرشان را پشت دیوار خانه شان بنا کرده بودند. آنجا لودر آواربرداری

مردم حماسه پرشوری را به وجود آوردند. تلاش های زیادی کردند. خون های زیادی را بی دریغ اهدا کردند و طوری شد که امدادگران خارجی و جهانگردان و حتی جهانیان زبان به تحسین گشودند. اما تمام اینها در برابر مدیریت بسیار ضعیف فاجعه رنگ باخت

می کرده که حرکت چرخ لودر یا بیل لودر خورده و دیوار روی سر این مادر و پسر افتاده بود و هر دو جانیشان را از دست دادند. بنابراین بین این مراحل نمی شود جدایی قائل شد. در عین حال که داریم مقابله می کنیم ممکن است بازسازی هم بکنیم و جان عده ای را هم نجات دهیم یا مداوا کنیم. نقطه قوتی که در مرحله بازسازی می توان به آن اشاره کرد، بازسازی قنات ها است که آن هم به دلیل تشویقی بود که از طرف وزارت کشاورزی نسبت به کارکنان سازمان جهاد کشاورزی و اداره جهاد کشاورزی بم شده بود. تشویق های مادی شده بود و انگیزه کافی به وجود آمده بود که اینها قنات ها را لایروبی کنند یا فرض کنید بازسازی صنایع و کارخانه هاست که من تا حدی در جریان هستم. اما مرحله اصلی بازسازی که عبارت باشد از ساختن شهر خراب شده بم و روستاها متأسفانه با کندی زیادی پیش می رود و از برخی اهالی بم و کسانی که از بم برگشته بودند شنیدم که هنوز عده ای در چادر و کانکس هستند و از خانه های دائمی چندان خبری نیست. من تعجب می کنم از مقام ریاست جمهوری که قول دادند دو ساله بم را بازسازی می کنیم. یکی دو ماه قبل هم گفتند تا آخر ریاست جمهوری ام بم بازسازی می شود.

چند روز پیش شنیده ام مدتی طول کشیده تا تازه فهمیده اند مردم بم نمی خواهند خانه هایشان در یک منطقه دیگر ساخته بشود. می خواهند همان جایی که هستند - که حتی روی گسل بم هم هست - آنجا ساخته بشود.

□ چیزی حدود دو ماه بعد از زلزله، تازه مسئولان شهر - که بیشترشان هم اهل بم یا اهل استان هستند - متوجه



نقطه قوتی که در مرحله بازسازی می توان به آن اشاره کرد، بازسازی قنات ها است که آن هم به دلیل تشویقی بود که از طرف وزارت کشاورزی نسبت به کارکنان سازمان جهاد کشاورزی و اداره جهاد کشاورزی بم شده بود. تشویق های مادی شده بود و انگیزه کافی به وجود آمده بود که اینها قنات ها را لایروبی کنند یا فرض کنید بازسازی صنایع و کارخانه هاست که من تا حدی در جریان هستم



شدند که مردم راضی نیستند به غیر از آنجایی که خانه شان هست بروند. این هم باز تکرار حوادث قبلی است. بنده یادم هست زمانی که خوزستان بودم و در بازسازی صنایع آنجا کار می کردم، اواخر سال ۶۰ بود که مسئله بازسازی خرمشهر هم مطرح شده بود. برنامه ریزی کرده بودند و ستادهای معین تشکیل شده بود. آن موقع هنوز خرمشهر زیر آتش بود چون هنوز جنگ بود. در حال آنها هم به این مسئله برخورد کرده بودند. البته آن موقع مردم خرمشهر هنوز نبودند، اما در ارتباط بودند و مسئولان به تدریج متوجه شدند



در بم دلایل تعلق مردم به غیر از این که خانه آبا و اجدادی شان بوده این بوده که خانه ها نزدیک نخلستان بوده و آنجا خانه ها را به عنوان "خانه باغ" می شناسد، به گونه ای که هم محل زندگی و هم محل معیشت است



که مردم خرمشهر راضی نیستند به جایی غیر از خانه هایشان بروند. علیرغم این که خانه هایشان کنار اروندرود بود، جایی که در تیررس صدام بود و همیشه احتمال خطر وجود داشت. یادم هست مقامات بازسازی خرمشهر می گفتند که ما حفار شرقی را برای ساختن خرمشهر در نظر گرفته ایم اما مردم راضی نبودند. اینها مسائلی است که باید روی آن پژوهش بشود.

پس از این همه زلزله شده و مردم دوست دارند که در همان محل بومی و سنتی خودشان زندگی کنند. چرا این چنین است؟ آیا ما مرکز اتناهاست مطالعات آماری زلزله و مرکز تحقیقات نداریم؟

به نظر من دو علت دارد. یک علتش از جانب خود مردم است. مردم باید این آگاهی را پیدا کنند. درست است که شما می توانید خانه های مقاوم بسازید که در برابر ۸ ریشتر زلزله هم

مقاومت کند، اما بهتر است این خانه ها روی گسل ها ساخته نشوند. این یک آموزش فراگیر و مستمر است که باید انجام شود. یک وجه آن طرف قضیه هم ناآگاهی مسئولان نسبت به نظر مردم است. در نظریات جدید مدیریت فاجعه دیگر با فاجعه این طور برخورد نمی کنند که خطری برای مردم پیش آمده، ما هم برویم برایشان تصمیم بگیریم و خانه را بسازیم و به آنها بگوییم بفرما. من یادم هست که بعد از زلزله بوئین زهرا چند سال بعد برایشان خانه هایی از طریق دولت ساخته شد اما روستایی ها نرفته اند در آن خانه ها بنشینند. یک علتش این بود که می گفتند این خانه ها مطابق با شرایط ما نیست. حتی یکی از افراد زلزله زده بوئین زهرا را که چند ماه قبل دیدم می گفت اینها برای ما خانه هایی ساخته بودند که اصلاً طویله نداشت، در حالی که ما احتیاج به طویله داشتیم. نوع خانه هایی که برای ما درست کرده بودند با شرایط ما نمی خواند. افراد یا داخل آنها نرفتند یا به دلیل پرجمعیت بودنش، هرکس که داشت داد به کسی دیگر و از دو تایش استفاده کردند. خودشان هم بین اینها طویله ساختند. در هر حال تا مدتی در برابر آن خانه ها مقاومت شد. اما این مسئله که چرا اساساً مردم حاضر نیستند از جایی که زندگی می کنند به جای دیگر بروند، احتیاج به تحقیق دارد. می توانیم حدس بزنیم کسانی که به صورت سنتی یک جا نشستند، تمایل ندارند جایی دیگر بروند. اما همین ها احتیاج به تحقیق دارد که چگونه می توان مردم را از قبل متقاعد کرد و به این صورت نمی تواند باشد که بپذیریم مردم خانه هایشان را روی خطر بسازند. در ضمن تجارب گذشته این هشدار را

هم می دهد که نمی توان سریع در مورد این مسائل تصمیم گیری کرد. به نظر من در بازسازی خرمشهر ما تجربیاتی داشتیم که اگر تدوین و تحلیل می شد، ما خیلی سریع تر می توانستیم در مورد فاجعه های طبیعی تصمیم بگیریم. در خرمشهر هم مردم راضی نشدند و دلایل خاص خودشان را هم داشتند. ضرورتی نداشت که ما این همه وقت تلف کنیم و در آخر هم به این نتیجه برسیم که همین جایی که مردم دوست دارند بمانند. در بم دلایل تعلق مردم به غیر از این که خانه آبا و اجدادی شان بوده این بوده که خانه ها نزدیک نخلستان بوده و آنجا خانه ها را به عنوان "خانه باغ" می شناسد، به گونه ای که هم محل زندگی و هم محل معیشت است. در نتیجه اگر از آنجا کنده شوند هم محل معیشت یعنی انس و الفتی که به محل زندگی اش داشته اند و هم محل کسب درآمدشان را از دست می دهند. اگر در مناطق مشابه روی این موضوعات تحقیق شده بود، دست کم این قدر طول نمی کشید، تکلیفشان مشخص می شد و زودتر به فکر می افتادند. چون زمان در هنگام فاجعه خیلی مهم است. فاجعه وقتی اتفاق می افتد، ممکن است عمیق تر بشود و چیزی نیست که به همین راحتی بشود آن را بازسازی کرد. من خرمشهری هایی را می شناسم که با حدود ۱۶-۱۵ سالی که از خاتمه جنگ می گذرد، حتی سند خانه شان را هم که نسبتاً سالم مانده نگرفته اند.

پس از این آیا مسائل حقوقی هم بخشی از بازسازی بعد از زلزله است؟

بله، یکی از مسائلی است که باید روی آن کار کرد. من پیش بینی می کردم که در بم اتفاق بیفتد چون تجربه اش را داشتیم، منتها این تجربه ها

مکتوب و جمع بندی نشده اند. پس از این بعد از زلزله بم یک عده از بازماندگان بم به عنوان مثال باغی از پدرشان مانده بود. یک عده می آمدند ۵ هزار تومان، ۱۰ هزار تومان یا ۵۰۰ هزار تومان می خریدند. این خبر بعدها به مطبوعات کشید و قوه قضاییه بخشنامه کرد که هیچ سندی خرید و فروش نشود. اگر هرکس در جایگاه خودش وظیفه خودش را بداند خیلی خوب است.

کاملاً درست می فرمایید. در خرمشهر بعد از این که مدت ها دور خودمان چرخیدیم که چه کار کنیم. بالاخره راه حلی پیدا کردیم. چون در فاجعه های این چنینی معمولاً مالکان یا از بین می روند یا از محله دور و ناپدید می شوند. حالا به هر دلیلی که یا ترس دارند برگردند یا دسترسی ندارند. در هر حال نیستند و در نبود آنها هزارویک مشکل حقوقی پیش می آید. در خرمشهر بعد از مدت ها به این نتیجه رسیدند که کمیته ای تشکیل بدهند متشکل از فرماندار، رئیس اداره ثبت و نماینده دادگستری که اینها در مورد مردم محل که خانه هایشان از بین رفته و نقشه خانه ها هم مخدوش شده تصمیم بگیرند و مبنایشان هم این بود که هرکس می خواهد سند زمین یا خانه اش را بگیرد، باید یک استشهاد محلی ببرد. دادگاه هم در کمیسیون مطرح کند و در نهایت فرایندی را طی کند و تأیید کنند که این زمین مال ایشان است. ثبت هم از طریق نقشه کش ابعادش را مشخص کند. در این مراحل هم مشکلات زیادی پیش آمد. من دست کم در جریان هستم که بعضی متراژ خانه شان یا یادشان نبود یا تماماً بیشتر گفتند، در نتیجه وارد خانه کس دیگری شدند و سند را بیش از

ابعاد خانه‌شان گرفتند و نفر بعدی که دیرتر آمده بود مشکل پیدا کرد. **چشم‌پزشک** بهتر است سندها را در کامپیوتر نگهداری کنند و نسخه‌ای از آنها را در جای دیگر برای محکم کاری داشته باشند.

□ کاملاً درست است. ما مملکت حادثه‌خیزی هستیم. هر آن ممکن است در هر جایی از کشور ما ناگهان این زلزله یا یک حادثه طبیعی دیگر اتفاق بیفتد. سندها هم از بین می‌رود و اگر هم از بین نرود، امکان جعل سند هست. شاید بهترین کار این باشد که سابقه سند افراد به کامپیوتر برود و در چند مرکز ثبت بشود. وقتی طرف مراجعه کرد خیلی راحت بدون این مراحل استشهاد و به دور از مسائلی که مرزها را مخدوش کند خودداری بشود، چون این هم مشکلات عجیب و غریبی به وجود می‌آورد.

در مورد زلزله مشخص شده که گسل‌ها کجا هستند و میزان تقریبی خطرات حاصل از وقوع یک زلزله حدوداً چقدر است. اما این که اگر زلزله اتفاق افتاد، چه کنیم، ممکن است تجربیات اینها در ذهن افراد باشد اما تجربه‌ای که در ذهن باشد به درد نمی‌خورد. چرا که حافظه به تدریج از بین می‌رود یا فقط به درد خودش می‌خورد. اینها باید مکتوب و بعد پردازش بشود. چون اطلاعاتی که در مغز آدم است، اطلاعات درستی نیست. من فکر می‌کنم حتی بعد از فاجعه زلزله هم شاید هنوز ما به این مهم نرسیده‌ایم که نیازهای اضطراری مان را فهرست بکنیم و ببینیم یک جایی که زلزله اتفاق می‌افتد چه اجناسی با چه اولویتی مورد نیاز است. بنده هم روی این کار نکرده‌ام و ممکن است فقط ایده‌ای داشته باشم. مثلاً بگوییم به‌ازای هر

فردی که در این منطقه هست ممکن است این قدر پتو لازم باشد. یعنی سرانه‌ای محاسبه کنیم که اگر اتفاقی افتاد حدود نیاز را حدس بزنیم که از این دوباره کاری‌ها جلوگیری بشود. در بیم‌یا هر حادثه دیگری ما همیشه شاهد بودیم که یک جنسی بیش از حد نیاز وارد منطقه می‌شد. در بیم یکی از اجناسی که از همان اول بسیار کم بود و ترکیه زود به ما رساند، کیسه‌های پلاستیکی برای حفظ و حمل اجساد بود. یا داروهای خاصی که در زمان زلزله نیاز است، چون در زمان زلزله امراض خاصی شایع می‌شود که اگر ما هر دارویی بفرستیم ممکن است به درد نخورد. کسانی که همان اوایل به بیم رفتند احتمالاً با انبارهایی روبه‌رو شدند که کلی جنس روی هم انباشته شده

گروه‌های امداد خارجی بسته‌های کامل نیازهای یک هفته یک خانواده چند نفره را آماده آورده بودند. همه اینها ناشی از تحقیقاتشان است. تحقیق کرده‌اند که مثلاً یک خانواده، بی‌سرپناه و بی‌غذا می‌شود، در یک هفته این چمدان بتواند اینها را تا مدتی زنده و سالم نگه‌دارد. اینها خیلی مهم است. در زلزله زرنده دو منطقه بود که به خاطر آب و هوای نامساعد و صعوبت‌العبور بودن تا مدتی نتوانسته بودند به آنجا برسند. یاد می‌آید در بیم و در بسیاری فاجعه‌های دیگر یکی از مسائلی که معمولاً رخ می‌دهد بیکاری است. می‌دانید انسان‌هایی که دچار فاجعه می‌شوند از لحاظ روحی در فشار قرار می‌گیرند، بیکار هم این فشار را دو

بود و بعدها هم ممکن بود نیاز نشود و از بین برود. ما نه تنها برخی از اموال، املاک و چیزهای مادی مان را در زلزله از دست می‌دهیم بلکه ممکن است کمک‌ها هم به دلیل عدم برنامه‌ریزی که ناشی از عدم تحقیق درست در نیازهایمان است، تلف شوند.

چشم‌پزشک شنیده شده در زلزله گرجستان که صد هزار نفر کشته شدند - هنوز شوروی فروپاشی نشده بود - اینها با توجه به تجربه‌هایی که داشتند در زلزله رودبار داروهای آورده بودند که خیلی مفید بود.

□ بله، پزشکان نخجوان که بلافاصله به منطقه زلزله‌زده ایران آمده بودند، دقیقاً داروهایی که نیاز انسان‌های بعد از زلزله بود با خودشان آورده بودند. **چشم‌پزشک** پزشکان گرجی به بیم هم آمدند؟

□ من با اینها برخورد نکردم، اما در هر حال آن گروه‌های امدادگر خارجی که آمدند به نظر می‌آمد از لحاظ نوع داروها و نوع اجناسی که لازم است بسیار مجهز بودند. بعضی‌هایشان بسته‌های کامل نیازهای یک هفته یک خانواده چند نفره را آماده آورده بودند. همه اینها ناشی از تحقیقاتشان است. تحقیق کرده‌اند که مثلاً یک خانواده، بی‌سرپناه و بی‌غذا می‌شود، در یک هفته این چمدان بتواند اینها را تا مدتی زنده و سالم نگه‌دارد. اینها خیلی مهم است. در زلزله زرنده دو منطقه بود که به خاطر آب و هوای نامساعد و صعوبت‌العبور بودن تا مدتی نتوانسته بودند به آنجا برسند. یاد می‌آید در بیم و در بسیاری فاجعه‌های دیگر یکی از مسائلی که معمولاً رخ می‌دهد بیکاری است. می‌دانید انسان‌هایی که دچار فاجعه می‌شوند از لحاظ روحی در فشار قرار می‌گیرند، بیکار هم این فشار را دو

چندان می‌کند. این را هم می‌دانیم که کار می‌تواند خیلی در درمان موثر باشد و فشارهای روحی را کاهش دهد. یکی از مسائلی که معمولاً مادر این فاجعه‌ها با آن برخورد می‌کنیم این است که بلافاصله ستادهای معین که مستقر می‌شوند، همه می‌خواهند هم اجناس و هم نیروهای کارشان را از خارج از منطقه بیاورند، حتی اگر آن اجناس هم در منطقه باشد. مثلاً مادر استان کرمان کارخانه شیر و موادغذایی داشتیم که می‌توانستند زلزله‌زدگان را تغذیه کنند.

در الگوهای سستی که معمولاً توسط کشورهای در حال توسعه استفاده می‌شود، حادثه را به عنوان یک رویداد غیر مترقبه و پیش‌بینی نشده تلقی می‌کنند که جدا از ساختار اقتصادی - اجتماعی حادثه اتفاق می‌افتد

هم نزدیک بودند و هم هزینه حمل‌ونقلش خیلی کمتر می‌شد. از این گذشته با وجود خیل عظیم بیکاران، از مردم محلی خیلی کم استفاده شد.

چشم‌پزشک در مورد الگوهای مدیریت فاجعه به لحاظ سستی و مدرن صحبت می‌کردید. از مدیریت فاجعه بیم هر چه به خاطر دارید بیان کنید.

□ با آن مرور کلی که ما در مورد مدیریت فاجعه بیم کردیم حالا دیگر



مردم محلی هستند که می توانند در بررسی دقیق فاجعه و جمع بندی تجارب کمک کنند. اصلاً خود آن اجتماع محلی، مردم آسیب دیده یا آسیب پذیر هستند که باید آموزش های لازم را فرا بگیرند



آمادگی ذهنی پیدا می کنیم که در مورد دو الگوی متفاوت مدیریت فاجعه یعنی الگوی سنتی و الگوی مدرن بحث بکنیم. در الگوهای سنتی که معمولاً توسط کشورهای در حال توسعه استفاده می شود، حادثه را به عنوان یک رویداد غیر مترقبه و پیش بینی نشده تلقی می کنند که جدا از ساختار اقتصادی - اجتماعی اجتماع محلی است که حادثه اتفاق می افتد. به خاطر همین هم برای پیشگیری از حادثه یا تبدیل آن به فاجعه برنامه ریزی و اقدامات جدی انجام نمی شود و مهم ترین خلأ در این نوع الگو، این است که این الگو مبتنی بر روش سنتی آزمون و خطاست. یعنی مرتب حوادثی رخ می دهد که تبدیل به فاجعه می شوند. فاجعه ها هم تلفات جانی، مالی و مادی زیادی به بار می آورند. منتها روی اینها هیچ گونه تحقیقی انجام نمی شود که چگونه اتفاق افتاد؟ چگونه می شود از این اتفاقات پیشگیری کرد؟ در نتیجه حادثه، به سرعت تبدیل

به فاجعه می شود. بحران به وجود می آید و در شرایط بحران سعی می شود با انجام یک سلسله اقدامات فوری، قالبی، دستوری و پراکنده که معمولاً مبتنی بر تصمیم گیری های متمرکز و بسیار بوروکراتیک و دیوان سالارانه است، برکنار از شرایط زندگی و خواسته های مردم آسیب دیده و با کمترین مشارکت آنها حل بشود. به عبارت دیگر در الگوی سنتی معمولاً فاجعه ها مورد بررسی دقیق قرار نمی گیرد. همان طور که من یک مرور کلی نه تنها بر فاجعه بم بلکه روی زلزله های دیگر هم دارم. اتفاقات مشابهی رخ می دهد و ما در مورد آنها بررسی نمی کنیم. منظور من بیشتر بررسی های اجتماعی است نه بررسی های فنی. برای نمونه وقتی که زلزله بم اتفاق می افتد زمین شناسان و زلزله شناسان بسیاری، از داخل ایران و خارج از کشور شروع به تحقیق کردند. یکی از استادان دانشگاه که از آشنایان است می گفت ۲۰ نفر از دانشجویان دانشکده تز دکترای مهندسی سازه را در مورد زلزله بم انتخاب کرده اند. اما جای تحقیقات اجتماعی بسیار خالی است چون بدون این که ما ابعاد فنی حوادث را دست کم بگیریم، ابعاد و عوامل اجتماعی اش بسیار مهم است. مسئله ای که نباید فراموش کنیم این است که در الگوی نوین مدیریت فاجعه در تمام انواع حادثه و فاجعه اعم از فاجعه های طبیعی، فناوریانه یا انسانی جای دست انسان مشخص است. اگر زلزله ای با همان شدت یا بیشتر در ژاپن یا کشورهای پیشرفته دیگر رخ بدهد، تعداد تلفات بسیار اندک و ناچیز است و همان در کشور ما تلفات زیادی دارد. اینها نمایانگر این است که انسان نقش خودش را آنجا درست ایفا کرده هر چند

از آن نتیجه گیری کنیم و برای حوادث بعدی استفاده کنیم. اما الگوی نوین مدیریت فاجعه اساساً مبتنی بر مطالعات و تحقیقات فراوان است. خود این مسئله که چگونه این الگو به وجود آمده قابل بررسی است. این که فاجعه های مختلفی رخ بدهد، ولی تحقیق نکنیم و ندانیم علت هایش چیست، چگونه می توان پیشگیری کرد یا آمادگی مناسبی برایش به وجود آورد، خود این، موضوع یک تحقیق است. این که نقش انسان در آن چگونه می تواند باشد و آن اجتماعی که آسیب دیده چه نقشی دارد در فرایندهای مدیریت همه مبتنی بر مطالعاتی است که انجام شده. بر مبنای این تحقیقات و مطالعات به این الگوی نوین مدیریت رسیده ایم که می گوید عامل موثر در مدیریت فاجعه، مردم آسیب پذیر یا حادثه دیده است. چرا؟ زیرا آنها هستند که باید همکاری های لازم را در بررسی دقیق فاجعه و جمع بندی تجربیات متعدد انجام بدهند. ما در بم نبوده ایم و اطلاعات دقیقی هم نداریم. از اطلاعات ناقص هم نمی شود به نتیجه گیری های علمی رسید. ما حتماً باید با مردم آنجا صحبت کنیم. البته این صحبت ها باید روش مند و در عین حال خیلی ظریف باشد. چون ممکن است مردم نگران شوند که این پرسش ها برای چیست یا دقیقاً جواب ندهند. بنابراین مردم محلی هستند که می توانند در بررسی دقیق فاجعه و جمع بندی تجارب کمک کنند. اصلاً خود آن اجتماع محلی، مردم آسیب دیده یا آسیب پذیر هستند که باید آموزش های لازم را فرا بگیرند. اگر مردم بم این آموزش ها را فرا گرفته بودند حتی با همین خانه های خشتی و گلی شان که فروریخت - من نمی توانم

مناسب ترین افراد برای مشارکت در تصمیم گیری برای چگونگی توزیع کمک ها، روش های اسکان موقت و دائم و امور مربوط به بازسازی، خود مردم هستند

با قاطعیت بگویم، بلکه گمان می‌کنم - نیمی از آنها زنده می‌مانند. آنها بهترین افراد برای اطلاع‌رسانی دقیق در مورد اوضاع قبل و بعد از حادثه هستند. وقتی حادثه رخ می‌دهد نیروهای امداد به شهری می‌آیند که هیچ جای آن را نمی‌شناسند. بنابراین برایشان دشوار است که نشانی‌ها را پیدا کنند. مردم محلی هستند که می‌توانند به شما بگویند که در خانه بغلی چه کسی زندگی می‌کرده، چند نفر در آن بوده‌اند و کجا می‌نشسته‌اند که شما بروید آنها را بگردید و افراد آسیب‌دیده را در بیاورید. اولین نفرانی که به نجات و امداد می‌پردازند طبعاً خود آن مردم هستند. چون هر قدر هم که مدیریت فاجعه قوی باشد، امکان حضور بلافاصله پس از حادثه وجود ندارد. بهترین اشخاص برای کمک در توزیع و نظارت بر توزیع کمک‌های جنسی و غیرجنسی همان مردم محل هستند. این مسئله در بم هم اتفاق افتاد. من به خانواده‌هایی برخورد کردم که اینها ساکن بم بودند. منتها به دلیل آن که مأمور، اینها را نمی‌شناخت آن دفترچه را صادر نکرد و ممکن بود برای کسانی صادر کند که از بم نبودند. یا خود مردم می‌دانستند که یک خانواده‌ای چند نفر جمعیت دارد که شما بخواهید این دفترچه را مطابق با جمعیت هر خانواری توزیع کنید. مناسب‌ترین افراد برای مشارکت در تصمیم‌گیری برای چگونگی توزیع کمک‌ها، روش‌های اسکان موقت و دائم و امور مربوط به بازسازی، خود مردم هستند. در مورد بم هم دیدیم مدت‌ها مسئولان می‌خواستند کاری دیگر انجام بدهند، ولی در برابر مخالفت‌های مردم، گاه بالاخره می‌پذیرفتند. مردم محل و اجتماع محلی آسیب‌دیده یا آسیب‌پذیر

اینها مسائل روان‌شناختی است که شما چگونه یک فرد آسیب‌دیده را به راه بیاورید. این کار ظریف مددکار اجتماعی است. طبعاً ممکن است آسیب‌دیده و زلزله‌زده تا مدتی اصلاً نتواند کاری بکند. اما به محض این که او را راغب کردیم او حتماً وارد گود می‌شود. وقتی هم که وارد گود شود و کاری انجام بدهد و اثراتش را ببیند، بیشتر اشتیاق پیدا می‌کند. یکی از مسائلی که ابتدا سازمان‌های غیردولتی در بم انجام دادند، درمان روحی مردم با هنر بود. به بچه‌ها نقاشی و آموزش موسیقی می‌دادند یا برای بزرگسالان و بچه‌ها برنامه‌های موسیقی می‌گذاشتند. برخی از سازمان‌های غیردولتی نگران بودند که واکنش این مردم آسیب‌دیده که خیلی هایشان هم مذهبی بودند، چیست. اما با کمال تعجب دیدند که خیلی راحت مسئله را پذیرفتند و شروع به یادگیری موسیقی کردند و تقریباً تا آنجایی که من می‌دانم از برنامه‌های موسیقی شادی که در محله‌ها برگزار می‌شد توسط مردم ممانعتی نشد. این برنامه‌ها روی آنها تأثیر گذاشت تا زودتر به حالت روحی عادی برگردند. ما الان شاید تجربه غنی‌ای در بم داشته باشیم. من به کسانی که در این مسائل کار کرده بودند می‌گفتم تجربیاتتان را مکتوب کنید. اکتفا نکنید به این که تجربه‌ای کرده‌اید و عده‌ای از مردم را شاد کرده‌اید و تا حدی به حالت اولیه‌شان برگردانده‌اید، هر آن در هر نقطه کشورمان این مسئله را خواهیم داشت. شما باید این تجربه‌ها را مکتوب نکنید، چون معلوم نیست که بلافاصله به آن محل بروید. حتی من به آنها پیشنهاد کردم اینها را به صورت مقاله درآورید و در همایش‌ها ارائه دهید. به نظر من علل فعال بودن سازمان‌های غیردولتی خارجی در بم این بود که با وجود انگیزه‌های بشردوستانه، محلی برای

مناسب‌ترین افراد برای اشتغال بویژه در مراحل مقابله و بازسازی هستند. متأسفانه در آغاز بازسازی مهندس، عمله و بنایش را از آن طرف ایران می‌آوردند. درحالی که مردم بم خودشان بیکار شده بودند و این تخصص‌ها هم وجود داشت. یکی از کارهایی که برای بازسازی و باز توانی انسان‌ها باید بشود این است که بلافاصله آنها را شاغل کنند. اگر ما بخواهیم آنها را کنار بزنیم، ظلم بزرگی کرده‌ایم. **چشم‌پوشی گفته می‌شد مردم بم این قدر افسرده شده بودند که تن به هیچ کاری نمی‌دادند. از بس فاجعه عظیم و طاقت‌فرسا بود تا مدتی گیج بودند. من فکر می‌کنم این به شیوه برخورد ما با مردم برمی‌گردد. اینها مسائل روان‌شناختی است که شما چگونه یک فرد آسیب‌دیده را به راه بیاورید. این**

کار ظریف مددکار اجتماعی است. طبعاً ممکن است آسیب‌دیده و زلزله‌زده تا مدتی اصلاً نتواند کاری بکند. اما به محض این که او را راغب کردیم او حتماً وارد گود می‌شود. وقتی هم که وارد گود شود و کاری انجام بدهد و اثراتش را ببیند، بیشتر اشتیاق پیدا می‌کند. یکی از مسائلی که ابتدا سازمان‌های غیردولتی در بم انجام دادند، درمان روحی مردم با هنر بود. به بچه‌ها نقاشی و آموزش موسیقی می‌دادند یا برای بزرگسالان و بچه‌ها برنامه‌های موسیقی می‌گذاشتند. برخی از سازمان‌های غیردولتی نگران بودند که واکنش این مردم آسیب‌دیده که خیلی هایشان هم مذهبی بودند، چیست. اما با کمال تعجب دیدند که خیلی راحت مسئله را پذیرفتند و شروع به یادگیری موسیقی کردند و تقریباً تا آنجایی که من می‌دانم از برنامه‌های موسیقی شادی که در محله‌ها برگزار می‌شد توسط مردم ممانعتی نشد. این برنامه‌ها روی آنها تأثیر گذاشت تا زودتر به حالت روحی عادی برگردند. ما الان شاید تجربه غنی‌ای در بم داشته باشیم. من به کسانی که در این مسائل کار کرده بودند می‌گفتم تجربیاتتان را مکتوب کنید. اکتفا نکنید به این که تجربه‌ای کرده‌اید و عده‌ای از مردم را شاد کرده‌اید و تا حدی به حالت اولیه‌شان برگردانده‌اید، هر آن در هر نقطه کشورمان این مسئله را خواهیم داشت. شما باید این تجربه‌ها را مکتوب نکنید، چون معلوم نیست که بلافاصله به آن محل بروید. حتی من به آنها پیشنهاد کردم اینها را به صورت مقاله درآورید و در همایش‌ها ارائه دهید. به نظر من علل فعال بودن سازمان‌های غیردولتی خارجی در بم این بود که با وجود انگیزه‌های بشردوستانه، محلی برای

برخی از سازمان‌های غیردولتی نگران بودند که واکنش این مردم آسیب‌دیده که خیلی هایشان هم مذهبی بودند، چیست. اما با کمال تعجب دیدند که خیلی راحت مسئله را پذیرفتند و شروع به یادگیری موسیقی کردند و تقریباً تا آنجایی که من می‌دانم از برنامه‌های موسیقی شادی که در محله‌ها برگزار می‌شد توسط مردم ممانعتی نشد. این برنامه‌ها روی آنها تأثیر گذاشت تا زودتر به حالت روحی عادی برگردند



یکی از عوامل مهمی که سازمان‌های غیردولتی در بم فعال شدند شاید همین سیر روزافزون، ناامیدی و سرخوردگی بود. بعد فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد که معمولاً در این فاجعه‌ها کسانی که تا دیروز تحکم می‌کردند و نظر خودشان را تحمیل می‌کردند، در هر حال دچار یک نوع ضعف می‌شوند. قدرتشان ضعیف‌تر می‌شود و مردم می‌توانند نقش بارزتری را ایفا بکنند. فاجعه بم جایگاه و نقطه عطفی بود که مردم یا تشکل‌های مردمی بتوانند فعالیت بیشتری بکنند



وارد حالت عادی کرد، به آنها کار داد و از آنها هم مسئولیت خواست. عادی است که زیر فشارهای روحی این چیزها را نمی‌پذیرند. منتها این ظرافت و هنر مددکار و روان‌شناس است که بتواند آنها را متقاعد بکند.

شهریاران می‌گفتند یکی از ویژگی‌های بم این است که NGOها برای اولین بار خیلی فعال شدند. البته در دیگر زلزله‌ها هم NGOها به صورت هیئت‌ها و مراجع فعال بودند، ولی در بم سازماندهی NGOها خیلی مشهود بود.

به نظر من مدیریت فاجعه بم با مدیریت فاجعه‌های دیگر، چند تفاوت عمده داشت. شما اگر تاریخ زلزله‌های ایران را نگاه کنید، می‌بینید که زلزله‌های ایران معمولاً در روستاها اتفاق می‌افتاده. طوری که یکی از کارشناسان می‌گفت در زلزله‌های چند دهه اخیر ما فقط دو زلزله را داریم که دقیقاً کانونش در شهر بوده؛ یکی رودبار

بود و دیگری بم. اما چرا در رودبار مدیریت فاجعه متفاوت بود. به نظر من ابعاد فاجعه در زلزله بم خیلی زیادتر بود. همان طور که گفتم تعداد تلفات جانی که در زلزله رودبار داشتیم، چیزی حدود ۳۵ هزار نفر بود اما زلزله بم بالای ۵۰ هزار نفر قربانی داد. البته این یکی از دلایلش بود که مرتب میزان تلفات زیادی ارائه می‌شد و مردم را بیشتر درباره دخالت در مدیریت فاجعه انگیزه می‌داد. یکی از علت‌هایی که در مشارکت بیشتر مردم نسبت به فاجعه رودبار موثر بود آشنا بودن مردم با بم نسبت به وضع رودبار بود. رودبار شهری است در کنار جاده قزوین - رشت که معمولاً مردم آن را به عنوان یک شهر گذری می‌شناختند. چیز خاصی نداشته که بروند ببینند. اما بم به خاطر آرگش خیلی معروف بود و احتمالاً عده‌ای به خاطر آرگ، بم را دیده بودند و از آن خاطره داشتند. یا شنیده بودند که آرگ بزرگ‌ترین بنای خشتی جهان است و یکی از مناطق تاریخی

ایران است. خواننده‌ای مثل بسطامی داشت. همان طور که می‌دانید آرگ بم بزرگ‌ترین منبع درآمد گردشگری در استان کرمان بوده است. از دیگر عواملی که در مشارکت‌های مردم در مدیریت فاجعه موثر بود اهمیت استراتژیکی بم است. بم یک راه ترانزیت بین جنوب و شمال است. یکی از مسائلی هم که خیلی کمک کرد این بود که وقتی مقایسه می‌کنیم معمولاً زمان را ثابت در نظر می‌گیریم. نسبت به زلزله رودبار چیزی حدود ۱۳ سال گذشته بود و در این مدت خیلی چیزها تغییر کرده بود. مردم روشن‌تر شده بودند. فضای مملکت برای فعالیت نیروها و تشکل‌های مردمی مساعدتر شده بود.

شهریاران دو مسئله منفی هم داشت. در رودبار اعتماد مردم به حاکمیت خیلی قوی بود. در بم کمتر بود. در بوروکراسی ما یکی مثل آقای کرباسچی که هیچ دزدی هم نکرده بود محکوم شد و به زندان افتاد. بعد از آن بدنه مدیریت ما محافظه‌کار شدند. هیچ چیزی را امضا نمی‌کردند مگر این که در بوروکراسی برود یا به طور قانونی عمل شود. یکی هم انتخابات دوره هفتم مجلس بود که آن قدر حذف‌ها گسترده بود که در بالاترین سطوح مدیریت اجرایی ما مثل آقای خاتمی نمی‌خواست انتخابات را اجرا کند و در شرایط اضطراری و خاص انتخابات را اجرا کرد آن هم با آن نقد مکتوب ایشان و آقای کروبی که انتخاب ۱۹۰ نفر از نماینده‌ها رقابتی نبود. من احساس می‌کنم در بدنه مدیریت اجرایی، آن انگیزه لازم نبود. یکی از مدیران اجرایی می‌گفت فکر نمی‌کنی با این بسیج عمومی که ملت از خود نشان دادند، حمایت عامه مردم که به دنبال

زلزله بم به وجود آمده بود به نشاط و امید تبدیل شود؟ او گفت من فکر نمی‌کنم شورای نگهبان حذف کند. من می‌گفتم که نه، آنها سیر خودشان را دارند و ریسک نمی‌کنند و هزینه‌اش را هم می‌دهند. بعد از آن من دیدم این مدیر خیلی افسرده شده، یک عده هم که با انتخابات و حزب مخالف بودند امضا دادند و امضایشان در مطبوعات آمد. بعدها برخی از مدیریت کنار رفتند و برخی کنار زده شدند، همان‌هایی که در بم خیلی فعال بودند.

این پدیده‌ای که می‌گویید دو سر دارد. یکی نکته منفی‌اش است یکی نکته مثبتش. نکته منفی‌اش را خودتان فرمودید. حذف‌ها و سرخوردگی‌ها در نهایت مدیریت فاجعه را با ضعف روبه‌رو می‌کند. البته فساد روزافزون اداری را هم باید در نظر داشت که خودش را بیش از هر چیز در مرحله بازسازی نشان می‌دهد. از یک طرف فرض من این است که زمانی که مردم ببینند به صورت یک روند طبیعی نتوانند فعال واقع بشوند و مشارکت داشته باشند، نقطه اتکایشان می‌افتد روی بحران‌هایی که بتوانند از این بحران‌ها برای بروز آن سرخوردگی‌ها و افسردگی‌ها استفاده کنند. یکی از عوامل مهمی که سازمان‌های غیردولتی در بم فعال شدند شاید همین سیر روزافزون، ناامیدی و سرخوردگی بود. بعد فاجعه‌ای اتفاق می‌افتد که معمولاً در این فاجعه‌ها کسانی که تا دیروز تحکم می‌کردند و نظر خودشان را تحمیل می‌کردند، در هر حال دچار یک نوع ضعف می‌شوند. قدرتشان ضعیف‌تر می‌شود و مردم می‌توانند نقش بارزتری را ایفا بکنند. فاجعه بم جایگاه و نقطه عطفی بود که مردم یا تشکل‌های مردمی بتوانند فعالیت

بیشتری بکنند. نقشی را که از آنها گرفته شده یا به آنها داده نشده بود، پررنگ تر بکنند. به این صورت می توان گفت که از یک طرف سازمان های غیردولتی فعال شدند و از یک طرفی هم سازمان های دولتی به همان دلایلی که شما گفتید، منفعل شدند.

در مدیریت اجرایی همه نگران انتخابات بودند که نقطه عطفی در تاریخ ایران بود. کسی روی این قضیه کار نکرده ولی چون مراحل زیادی دیده ام که مدیران اجرایی ۲۵ سال است دارند در این نظام جان می کنند و قبل از انقلاب هم فعال بوده اند و زندان کشیده اند، خیلی منفعل شده بودند.

اینها از موضوعاتی است که نیاز به تحقیقات گسترده و دقیق دارد، چون همین حالت می تواند در هر مدیریت فاجعه دیگری هم اتفاق بیفتد و ما باید دنبال پیدا کردن علت اصلی آن و پیدا کردن راه حل های مناسب آن باشیم. اعتقاد من این است که در مجموعه فاجعه ها آن چیزی که مدیریت فاجعه را در جهت درستی پیش می برد مشارکت مناسب بین دولت و مردم است که دو سر قضیه اند. باید اندیشید، نه این گونه که هر کس نظر خودش را بدهد. احتیاج به تحقیق دارد. واقعاً چه کار باید کرد که روابط متقابل بین دولت و ملت به نحو بهتری باشد تا نقش خود را در مدیریت فاجعه به خوبی نشان بدهد و از بروز ضایعات مالی و جانی بیشتر جلوگیری بکند. من فکر می کنم نقش سازمان های غیردولتی اگر چه در بم خیلی پررنگ شد بخصوص در مرحله مقابله و تا حدی هم در مرحله بازسازی، چون نهادهای مردمی به لحاظ توان مالی محدود، نمی توانند نقش چندانی در

مرحله بازسازی بخصوص زمانی که شهر و روستایی خراب شده داشته باشند، چون عمده هزینه اش، هزینه های گزافی است که دولت باید صرف کند. اینجا ما مجدداً با یک فرایند رو به افزایش بوروکراتیک دولتی و کاهش نقش NGO ها و سازمان های غیردولتی روبه روییم. که این هم از خطرات مدیریت سنتی فاجعه است. در واقع الگوی نوین مدیریت فاجعه از سه جنبه مهم بر مشارکت فعال مردم بومی در فرایند مدیریت تأکید دارد، یکی این که مخاطب اصلی مردم بومی محل هستند. تمام این سازوکار را ما داریم مهیا می کنیم که برسیم به مردم بومی محلی که آسیب دیده اند. دوم آن که آنها نزدیک ترین و آشناترین افراد با جامعه آسیب پذیر یا حادثه دیده اند. سوم این که مشارکت فعال این مردم بومی در همه امور اجرایی و فکری در باز توانی روحی آنها نقش اساسی دارد و در به ثمر رسیدن درست این فرایند بازسازی نقش دارد.

در الگوی نوین، عوامل موفقیت را در مدیریت فاجعه می شود این چند چیز دانست که مهم ترینش اینها هستند: نخست هوشیاری، آگاهی و فعال بودن مردم بومی، دوم دولت محلی فعال، در کشور ما مثل فرمانداری و شهرداری، سوم برنامه های هماهنگ و مورد توافق برای پیشگیری، آمادگی، مقابله و بازسازی برای هر نقطه ای که آسیب پذیر است در برابر هرگونه سانحه ای و بعد هم برنامه ریزی با کمک مردم بومی، نه برنامه ریزی برای آنها. ارتباطات متقابل با مردم بومی، نه ارتباط یکسویه. نظام اطلاع رسانی سریع و سرانجام آزمون برنامه ها از طریق تمرینات منظم. اینها عوامل موفقیت در یک مدیریت پویای فاجعه

هستند. هر وقت فاجعه ای اتفاق می افتد و توجه عده زیادی را به خودش جلب می کند و با شور و هیجان هم دولت ها و هم مردم جلو می آیند، بعد از مدتی به تدریج این شور فروکش می کند. همیشه فکر می کردم چرا زمانی که یک حادثه رخ می دهد، تازه وارد قضیه می شویم. آیا این حادثه همان زمانی که رخ داده وجود داشته یا به طور بالقوه پیش از آن بوده است. همیشه فکر می کردم چگونه می شود این را بیان کرد. به صورت خیلی ساده، گرچه قیاس آنچنان مرتبطی نیست مثل این می ماند که ما در خیابانی قرار گرفته ایم و آمبولانس آژیرکشان می رود و توجه همه را به خودش جلب می کند. همه هم به این فکر می افتیم که این آمبولانس دارد مجروحی را که در حال

مرگ است زودتر برای امداد رسانی می برد. در آن لحظه علاقه پیدا می کنیم که ببینیم این کیست؟ چیست؟ می شود کمکی کرد یا نه؟ اما نکته اصلی اینجاست که آیا فردی که در این آمبولانس است فردی نیست که در نزدیکی ما زندگی می کرده؟ بدبخت و بیچاره بوده، دچار سانحه شده و این سانحه یک چیز خلق الساعه نبوده و چگونه می شود پیش بینی کرد که دیگر این حادثه پیش نیاید. بحث من این است که قبل از این که کسی به مرحله ای برسد که آمبولانس او را ببرد و ما از آژیرش ناراحت بشویم و دلمان بسوزد، از قبل به فکر باشیم که چه کار کنیم این حادثه پیش نیاید و اگر هم پیش آمد ضایعاتش به حداقل برسد. اینجا من می رسم به نقش تحقیقات در فاجعه. فکر می کنم می شود هم

در الگوی نوین، عوامل موفقیت را در مدیریت فاجعه می شود این چند چیز دانست که مهم ترینش اینها هستند: نخست هوشیاری، آگاهی و فعال بودن مردم بومی، دوم دولت محلی فعال، در کشور ما مثل فرمانداری و شهرداری، سوم برنامه های هماهنگ و مورد توافق برای پیشگیری، آمادگی، مقابله و بازسازی برای هر نقطه ای که آسیب پذیر است در برابر هرگونه سانحه ای و بعد هم برنامه ریزی با کمک مردم بومی، نه برنامه ریزی برای آنها. ارتباطات متقابل با مردم بومی، نه ارتباط یکسویه. نظام اطلاع رسانی سریع و سرانجام آزمون برنامه ها از طریق تمرینات منظم. اینها عوامل موفقیت در یک مدیریت پویای فاجعه هستند



هزینه‌های پیشگیری یا هزینه‌های تحقیقات و برنامه‌ریزی به مراتب کمتر از هزینه‌های درمان یا هزینه‌های رسیدگی بعد از وقوع فاجعه است



تحقیقات فوری انجام داد، هم تحقیقاتی میان مدت و تحقیقات بلندمدت. آیا جا ندارد ما که برای جان انسان‌ها این همه ارزش قائلیم وقتی که اینها در خطر می‌افتند از نظر مالی کمک کنیم؟ روی سخنم بیشتر با سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های خیریه است. آیا جای تأمل ندارد که ما قبل از این که حادثه‌ای رخ بدهد و با علم به این که آموزش عمومی می‌تواند خیلی موثر باشد برای مقابله با یک سانحه‌ای مثل زلزله یک فیلم انیمیشن (پویانمایی) در حدود ده دقیقه یا ربع ساعت تولید بکنیم؟ و عین کالایی را که تولید می‌کنیم و برای تبلیغ آن هزینه کنیم، چند NGO برای ساخت یک انیمیشن آموزشی با هم همکاری کنند و این را به‌طور مکرر از تلویزیون پخش کنند. چون به نظر من رایج‌ترین و در دسترس‌ترین رسانه بین مردم و تأثیرگذارترین آن تلویزیون است. هزینه آن بی‌تردید کمتر از هزینه ساخت چندین باب مدرسه و خانه‌هایی است که انجمن‌های خیریه بعد از زلزله

می‌سازند. این کارها می‌تواند جان عده قابل توجهی را نجات دهد. اخیراً جمعیت هلال احمر کتابچه‌ای به تمام خانه‌ها - حداقل من در تهران دیدم - برای نحوه مقابله با انواع سوانح پخش کرده. من بعید می‌دانم عده زیادی این کتابچه را باز کرده و خوانده باشند. من که کنجکاو هم هستم، فقط آن را ورق زده‌ام. به نظر من چون در میان مخاطبان ما باسواد، بی‌سواد، بزرگسال و کودک، پیرو جوان، زن و مرد و روستایی و شهری هسته رسانه‌ای دیداری و تصویری مانند تلویزیون می‌تواند بهترین اثر را داشته باشد. البته باید این انتظار را داشته باشیم که سازمان صنایع و معادن این کار را بکنند اما اگر نکنند دست کم سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های خیریه انجام بدهند. از موارد دیگری که به نظر من می‌توان مورد تحقیق قرار داد این است که زلزله‌های مختلف را بررسی کنیم. بعد مدیریتی را که در آنها اعمال شده بررسی کنیم و ببینیم در هر زلزله‌ای به ترتیب چه وسایلی، با چه اولویتی مورد نیاز است و میزان نیاز نسبت به هر قربانی یا تعداد جمعیت هر منطقه حدوداً چقدر است. این به ما خیلی کمک می‌کند و از ضایعات در زمینه کمک‌ها جلوگیری می‌کند. از دیگر موضوعات، نداشتن سازوکار توزیع ارزاق بعد از وقوع حوادث و سازوکار نظارتی کارآمد است. ما از قبل حوادث می‌توانیم روش‌هایی را برای نظارت بر انجام امور تنظیم و تدوین کنیم. به نظر من موضوع خیلی مهم این است که سازمان‌های دولتی اگرچه ممکن است نقش‌های اجرایی‌شان از این به بعد کمرنگ‌تر بشود، اما نقش‌های نظارتی‌شان باید افزایش پیدا کند. سازمان‌های غیردولتی باید از بنیاد

مسکن بخواهند که هر از چند گاه یک بار بیلان کار بدهد. از کارهای دیگری که می‌توان انجام داد این که چون هر محلی شماری مردم خیر و چند تشکل مردمی دارد، آنها مشخص کنند آسیب‌پذیری هر محل از نظر حوادث مختلف چیست. شیوه‌های همیاری مردم از قبل از حادثه طراحی بشود. در بم‌مقداری روی این مسئله کار شد. گفتند شوراهای همیاری تشکیل بدهند که شیوه توزیع را آنها به عهده بگیرند. این کارهایی است که از قبل می‌شود مشخص کرد و انجام داد. ما مرتب در معرض حادثه هستیم. باید بررسی کنیم که شیوه‌های همیاری مردم به چه شکل باشد چه نوع تشکل‌هایی باید از قبل وجود داشته باشد که ما ناچار نباشیم عده‌ای را از بیرون محل و منطقه بیاوریم و آنها تصمیم بگیرند. چرا خود افراد محل با کمک کسانی که از بیرون می‌آیند تصمیم نگیرند؟ چه نوع تشکل‌هایی مناسب‌ترین راه برای مشارکت مردم، پیشگیری، آمادگی، مقابله و بازسازی است؟ این موضوعات قابل تحقیق است و می‌شود برای آنها راه‌حل پیدا کرد. طبیعتاً این نوع تشکل‌ها می‌تواند برحسب مناطق مختلف یا حوادث مختلف تفاوت‌هایی داشته باشد. مسائل حقوقی که در هر فاجعه مهمی رخ می‌دهد، از بین رفتن سندهاست. می‌توان پیش از این که حادثه‌ای در جایی رخ بدهد راه‌حل‌ها را تا حدی آماده داشت. تشکل‌های مردمی در مدیریت فاجعه به تجارب خیلی غنی دارند. با این حال فکر نکنیم چون این گونه تشکل‌ها سازمانی غیردولتی هستند الزاماً مشکلی ندارند. یکی از مشکلات سازمان‌های غیردولتی ما این است که کمتر با هم همکاری می‌کنند و زود هم سیاسی

می‌شوند و خود آنها نیز مانند سازمان‌های دولتی، نظارت‌گریز می‌شوند. اینها باید همکاری و حتی تحقیقات مشترک بکنند.

باری آنچه می‌توانم نتیجه بگیرم این که هزینه‌های پیشگیری یا هزینه‌های تحقیقات و برنامه‌ریزی به مراتب کمتر از هزینه‌های درمان یا هزینه‌های رسیدگی بعد از وقوع فاجعه است.

از این که وقتان را به چشم انداز ایران اختصاص دادید خیلی ممنونیم. □ من هم از این که شما به این موضوع خیلی مهم توجه داشتید، تشکر می‌کنم. ان‌شاءالله این فتح بابی باشد برای جاقفان تحقیقات و برنامه‌ریزی در مدیریت فاجعه در جامعه بویژه در بین سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های خیریه.

می‌خواهم همان‌طور که صحبت‌هایم را با شعر شروع کردم با یک شعر امیدوارکننده از آقای جمشید خواجه محمود که در سال ۱۳۸۳ سروده‌اند و از روز اول در بم حضور داشته‌اند، تمام کنم.

احساس می‌کنم همه جا آبی شده است

ولی من هنوز هم هم‌رنگ دلهره‌ام

انگار ویران شده‌ام

گناه من چیست که باید در زیر آوار مهربانی‌های تو زندگی کنم

و این هم مرحله‌ای از زندگی است

پس باز هم باید عبور کرد

شاید در پس این ویرانی دیگر بیم فرورپختن نباشد